

از هر دری سخنی صفحه ۱۵	از نامه های رسیده صفحه ۱۸	باز هم در نقد بینش اروپا محوری و ضرورت توسعه بینش جهان محوری صفحه ۱۸	در جبهه ی جهانی جنبش کمونیستی صفحه ۱۸
------------------------------	---------------------------------	---	---

به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن...!

در سحرگاه یکشنبه ۱۹ اردیبهشت، رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی پنج زندانی سیاسی به نامهای فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان را در زندان اوین به جرم ساخته گی بمب گذاری به دار آویخت. در حالی که اتهام سه نفر اول که در مردادماه ۱۳۸۵ دستگیر شده بودند را هم کاری با پژاک ذکر کرده بود! همین شیوه کثیف را در مورد شیرین علم هولی نیز به کار بست که در اردیبهشت ۱۳۸۷ در تهران دستگیر شده بود و بالاخره مهدی اسلامیان را هم به اتهام دادن کمک مالی به برادرش محسن اسلامیان که گویا در شیراز بمب گذاری کرده بود، اعدام نمود.

فرزادکمانگر معلم بقیه در صفحه چهارم

در عرصه ی سیاست، جمهوری اسلامی چه در داخل ایران و چه در سطح بین المللی به حداعلانی خود را منفرد ساخته است. پیش بردن سیاست تعدیل اقتصادی و به حراج گذاشتن اموال عمومی - آن هم به نفع مافیای نظامی - اقتصادی؛ حاکم نمودن عدم ثبات شغلی در اردوی کار و زحمت با قراردادهای موقت؛ تحمیل سیاست بخور و نمیر به اردوی کار و زحمت جهت کشاندن حداکثر سود از ثمره ی کار آنان؛ سرکوب آزادی های دموکراتیک حتا در سطح ابتدائی آن و پای مال کردن حقوق بشر؛ تلاش مفرط در به بندکشیدن هر چه بیشتر زنان به مثابه نیمی از جمعیت ایران در چارچوب اسارتگاه مذهبی به بزرگی ایران؛ تلاش مذبحخانه برای حاکم نمودن ارزشهای

بقیه در صفحه دوم

رژیم جمهوری اسلامی ایران در یک سال اخیر تمامی پرده هائی را که برای حفظ حاکمیت خونبارش ضروری بوده اند، کنار زده و چهره ی پلیدش را باز هم بیشتر آشکار ساخته است. عقلانی بودن سیاست، اقتصاد، نیروهای نظامی و شیوه ی رفتار با مردم چهار پایه ی اساسی در باقی ماندن یک رژیم است که رژیم جمهوری اسلامی در حد یک کشور متعارفی بورژوائی نیز فاقد آن است. هیچ کدام از این ۴ ستون به تنهایی تضمین کننده ی بقا و استواری رژیمی نمی باشد. در حالی که هر چهار پایه فوق در ایران به شدت ترک برداشته و هم اکنون وضعیت به غایت ناثباتی رابرای حاکمان جمهوری اسلامی فراهم نموده اند.

ضدامپریالیستها و رفرمیستهای مدافع جنبش سبز!

در ۶ اردیبهشت امسال (۲۶ آوریل ۲۰۱۰) مقاله ای به امضای "مجید محمدی (جامعه شناس)" تحت عنوان "ضدامپریالیستها و جنبش اعتراضی سبز؛ ناتوانی نگاه دوقطبی" در وب سایت رادیو فردا (آمریکائی) منتشر شد.

با اطمینان می توان ادعا کرد که اگر این مقاله در افشای ماهیت و عمل کرد ضدانقلابی امپریالیستها (یکی از دوقطب طرح شده در این مقاله) بود، رادیو فردا به مثابه بلند گوی تبلیغاتی آمریکا چنین بزرگواری را در حق جناب "جامعه شناس" ما نمی کرد که مقاله وی را بقیه در صفحه پنجم

کوسه درشتها بی رحمانه ریزه کوسه ها را می بلعند!

دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد. میلیاردی نمی تواند "درآمد ملی" کشور سرمایه داری را به طریق دیگری جز "به نسبت سرمایه" (و آنهم با مقداری اضافه، به طوری که بزرگترین سرمایه بیش از آن که به آن تعلق می گیرد، عایدش گردد) - با کسی تقسیم کند. (شماره ۴۴ روزنامه سوسیال دموکرات - ۲۳ اوت ۱۹۱۵ - آثار منتخب یک جلدی، ص ۳۸۴)

به این واقعیت باید اضافه شود که در شرایط بحران فراگیر اقتصادی در نظام جهانی سرمایه داری، فرصتی طلایی برای کلان سرمایه های انحصاری فراهم می شود تا با بلعیدن سرمایه های کوچک در حال ورشکسته گی بیش از پیش غول بقیه در صفحه سوم

در بحبوحه ی جنگ جهانی اول که امپریالیستها برای تقسیم مناطق زیر نفوذ شان در جهان به جان هم افتاده بودند، لنین رهبر کبیر پرولتاریای جهان در رابطه با تشکیل کشورهای متحده ی اروپا نوشت:

"از نقطه نظر شرایط اقتصادی امپریالیسم یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولت های "پیشرو" و "متمدن" استعمارگر، تشکیل کشورهای متحده ی اروپا در شرایط سرمایه داری یا محال است و یا عملی است ارتجاعی...."

"تشکیل کشورهای متحده ی اروپا در رژیم سرمایه داری مساویست با سازش درباره ی تقسیم مستعمرات. ولی در رژیم سرمایه داری، جز زور نمی تواند اساس و اصل



به ویرانی این اوضاع... بقیه از صفحه اول

استبدادی مذهب در محیط علمی دانش گاهها و پرکردن زندانها از جوانان جویای علم؛ و دریک کلام تلاش برای به دست آوردن پیروزی با تکیه بر ترس و وحشت شهروندان گرسنه و عسینانی، درعرصه ی داخلی و پیشبردن سیاست خارجی متکی بر جلب نظر جناحی از امپریالیستها برای حل تضادش با جناحی دیگر و یا حرکت درجهت تسلیم شدن به خواست سلطه گرانه ی امپریالیستها از جمله در زمینه ی مبادله ی اورانیوم غنی شده که اجبارا به وابسته گی کشیده می شود و تبلیغ تلاش برای استقرار حکومتی اسلامی در جهان که در واقع ادامه ی سیاست درون کشوری اش در رابطه با دفاع از نظام استثماری سرمایه داری و تمامیت خواهی است، رژیم حاکم را بیش از پیش به بن بست سیاسی کشانده است. اعتصاب عمومی اخیر در کردستان و هم بسته گی سراسری با آن درگرمی داشت یاد جانباخته گان اعدامهای اخیر، هم راه با تظاهراتی که در سال گذشته علیه رژیم جمهوری اسلامی در داخل و خارج از ایران روی دادند، همه و همه نشان دادند که چه ورطه ی عظیمی حاکمان را از مردم جدا ساخته است.

درعرصه ی اقتصادی، در شرایط بحران جهان سرمایه داری که ایران را نیز دربر گرفته است، بازگذاشتن دست استثمارگران سرمایه دار- اعم از دولتی و یا خصوصی - در زدیدن حاصل کار کارگران و زحمت کشان در حدی که سالهاست یک خواست اساسی طبقه ی کارگر ایران گرفتن مرزهای معوقه می باشد؛ ناتوانی در پایان بخشیدن به بی کاری و افزایش سرسام آور نرخ بی کاری که رژیم حتا جرئت اعلام آشکار آن را نداشته و همانند بقیه ی کارهایش دست به دامن ارقام تقلبی می شود؛ تعطیلی بهمن وار کارخانه ها و محروم کردن صدها هزار کارگر حتا از مرزهای بخور و نمیر؛ نابود کردن تولیدات داخلی یکی بعد از دیگری و گسترش لجام گسیخته ی واردات و کمپرادور ریزه کردن هرچه بیشتر اقتصاد کشور؛ ناتوانی در مدرن کردن وسایل تولید و از کار افتاده گی هرچه بیشتر کارخانه ها؛ تکیه ی عمد بر درآمد نفت که آن هم به دلیل پائین آمدن سطح تولید و محاصره ی اقتصادی چشم انداز شکوفاشدن ندارد؛ تورم سرسام آور و گرانی وسایل مورد نیاز اولیه مردم و در عین حال قطع یارانه ها، همه و همه دال بر آن است که اقتصاد ایران هرچه

بیشتر به سوی ورشکسته گی رفته و به شدت در حال ناتوان شدن است. امری که خروش روزافزون کارگران و زحمت کشان را علیه نظام شدت می بخشد.

در عرصه ی نظامی، گرچه رژیم بخش عمده ی درآمدهای تولیدی کشور را صرف نیروی نظامی و امنیتی می کند، چرا که در فقدان سیاست و اقتصاد اصولی متکی بر نیروهای تولیدی، نیروی نظامی چشم بسته، تنها وسیله ای است برای حفظ حاکمیت آن. لذا حاکمان جمهوری اسلامی با فراهم آوردن امکانات مالی و موقعیت اجتماعی عالی برای سران نظامی و مشخصا در سپاه پاسداران برای کلیت پرسنل این نهاد سرکوب گر، می کوشند تا در صورت بروز شورش و طغیانی از جانب مردم بتوانند به کمک سپاه و بسیج و غیره به مقابله و سرکوب بی رحمانه ی مردم بپردازند.

اما به گواهی تاریخ و با توجه به این که بدنه ی نیروهای نظامی از درون توده های رنج دیده برخاسته و از نظام اطاعت کورکورانه حاکم در محیطهای نظامی به شدت متفردند، زمانی که تضادهای طبقاتی در جامعه به سطح حادی برسند در اردوی نظامی حاکمان نیز ترک به وجود آمده و افسران و درجه داران و سربازان از جبهه ی ضد خلق بریده و به صف حلق پیوسته و در بدترین حالت پاسیو شده و از خدمت به ارتجاع حاکم امتناع می ورزند. نمونه ی کوچک این واقعیت را در جریان تظاهرات ضد رژیم اخیر شاهد بودیم که گرچه در مقیاس کوچک، در میان ارتجاعی ترین بخش نیروهای مسلح رژیم روی داد. اما این حرکت بار دیگر نشان داد که در صورت درگیری جدی و نهائی حاکمان با مردم، در درون نیروهای نظامی امکان بروز انفجار به نفع مردم بسیار محتمل می باشد. این امر به کرات در تاریخ صدساله ی اخیر در ایران بروز یافته است. بدین ترتیب، عمده ترین پایه ی مدافع و حفظ رژیم نیز خلل بردار است.

سبک کار رژیم همان سبک کار آخوندی است که تاریخی هزار و اندی سالانه داشته و توسط انسانهای آگاه بارها افشا شده است که در بیتی از اشعار حافظ: «عابدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند - چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند، به عیان تبلور یافته است. هیچ گاه در تاریخ صدسال اخیر ایران دیده نشده که در دوره ای به کوتاهی سه دهه، تا به این حد آقا ها و آقا زاده ها به غارت افسارگسیخته ی اموال عمومی پرداخته و به ثروتهای میلیاردی

برسند. هیچ گاه طی این مدت در جامعه ایران فساد و رشوه خواری به اندازه ی این دوران کوتاه حاکمیت رژیم اسلامی نبوده و هیچ گاه تا به این اندازه جان انسانها مورد انواع بی حرمتی و نهایتا محکوم شدن به نابودی در زندانهای آشکار و مخفی رژیم قرار نگرفته اند. دریک کلام، شیوه ی برخورد قرون وسطائی و استبداد مطلق ریاکارانه و تزویرمنش رژیم، جان مردم ایران را به لب رسانده است.

بدین ترتیب در مقایسه با یک حکومت بورژوائی که تا حدی به قوانین نظام سرمایه داری وفادار باشد، رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران، نه تنها از نوع دیکتاتورترین و بی قانون ترین ها است، بلکه به «یمن» ایده نولوژی مذهبی حاکم بر آن، استبداد قرون وسطائی نظام ماقبل سرمایه داری را نیز با خود یدک می کشد.

چنین وضعی برای مردمانی که در قرن ۲۱ زنده گی می کنند، قابل قبول نیست. اعتراضات و تظاهرات خونین و حماسه ای سال گذشته و نیز مقاومت های قهرمانانه ی زندانیان سیاسی در برابر شکنجه گران و قاضیان بی وجدان رژیم، همه و همه نشان دهنده ی آن است که پایه های اساسی استواری رژیم به شدت متزلزل شده و برای فروپاشی آن نیاز مبرمی به تقویت جبهه ی انقلابی ضد رژیم هست.

بنابراین گرچه رژیم جمهوری اسلامی در حال جان کندن است، ولی بدون آماده گی طبقه کارگر و زحمت کشان در سرنگون کردن آن، به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط آنان و استقرار رژیمی سوسیالیستی که برای نابودی مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و نابودی استثمار انسان از انسان و طبقات شرایط را فراهم نماید و استقلال، آزادی و عدالت جتناعی را پاس بدارد، تغییری پایه ای در حاکمیت ایران به وجود نخواهد آمد. حتا با واژگونی جمهوری اسلامی و تداوم حاکمیت سرمایه داری در شکلی دیگر، آزادی و رهائی نصیب اکثریت عظیم خلق نخواهد شد.

برای تحقق دورنمائی سوسیالیستی، وحدت کمونیستها و سازمان یابی طبقه ی کارگر شرطی نخستین است.

ک. ابراهیم - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹



**حاکمیت از تجاعی، بدون سرنگونی خود به خود نابود نخواهد شد!
سرنگونی رژیم نیز بدون تدارک انقلابی ممکن نیست!**



کوسه درشتها ... بقیه از صفحه اول

پیکرترگشته و رقابت بین آنان هرچه فشرده تر و محدودتر، اما بسیار حادثراز گذشته بروز کند.

بحران کنونی نظام جهانی سرمایه داری که از ربع آخر سال ۲۰۰۸، از ورشکسته گی بانکهای غول پیکر آمریکا شروع شده بود، دروازه های بورسهای اروپائی را به شدت تکان داده و پس لرزه هایش در تمامی کشورهای جهان به رکود اقتصادی، بی کاری انبوه و فقر و فاقه عظیمی منجر شده است. علارغم این که دولتهای سرمایه داری تاکنون هزاران میلیارد دلار از دارائیهای عمومی را صرف جلوگیری از ورشکسته گیهای بیشتر بنگاههای مالی انحصاری نموده اند، اما هنوز قادر به تخفیف بحران نشده و آشوب بزرگی در نهادهای سیاسی و مالی دول معظم امپریالیستی حاکم شده است.

۹۵ سال پیش لنین با شناخت و تحلیلی داهیانه از سرشت امپریالیسم نوشت که تشکیل کشورهای متحده اروپا در شرایط سرمایه داری محال است و یا عملی ارتجاعی است. زیرا این امر با خصلت جهان خواری سرمایه و رقابت سرمایه ها در تعارض آشکار قرار دارد و اگر هم چنین وحدتی صورت بگیرد، کشورهای کوچک تر و با اقتصاد ضعیف تر، توسط کشورهای و سرمایه های قوی تر بلعیده خواهند شد. صحت این سخنان هر روز بیشتر عیان می شود.

اکنون زمزمه هائی را مرتباً از زبان برخی از مفسران نظام سرمایه داری به ویژه در آلمان می شنویم که ایجاد پول واحد یورو به اقتصاد برخی از کشورهای اروپا و مشخصاً آلمان به شدت آسیب رسانده و حرکت وحدت دهی پولی در اتحادیه ی اروپا را به زیر سؤال می برند. اما این مفسران عمدا و یا سهوا فراموش می کنند که بگویند اکنون فرصتی طلانی برای انحصارات امپریالیستی آلمان فراهم شده است تا به صورتی «مشروع» و «قانونی» کنترل اقتصاد کشورهای کوچک اروپائی را به دست بیاورند. در همین راستا آنجلا مرکل صدراعظم آلمان در بوندستاگ (پارلمان آلمان) در برابر مقاومتی که از جانب برخی از نماینده گان در مورد دادن قرضه به دولت یونان می شد، آشکارا اعلام داشت که ورشکسته شدن یونان به معنای پایان کار اتحادیه ی اروپا است!

هم اکنون یونان بحران زده در برابر ما است.

کسری بودجه ی دولت یونان در سال ۲۰۰۹، ۱۴٪ بود. در حالی که طبق قوانین حاکم بر اتحادیه اروپا، کسری بودجه ی هیچ کشور عضو اتحادیه نباید بیشتر از ۳٪ در سال باشد و این قانون هم فقط در کتابچه ی قانون اتحادیه ی اروپا موجود است اما نه در واقعیت. زیرا اکثر، اگر نه تمامی، کشورهای عضو این اتحادیه دچار کسری بودجه ی سالانه ی بیش از ۳٪ می باشند و به بانکها ی داخلی و خارجی مقروض اند.

به طور مشخص اقتصاد یونان به شدت بحران زده است. این کشور با مقروض بودن معادل ۳۰۰ میلیارد یورو از بانکهای اروپائی و عدم توانائی در پرداخت به موقع قرضه هایش می رفت تا خود را ورشکسته اعلام کند و بدین ترتیب از پرداخت قرضه هایش سرباززند. در چنین شرایطی بود که اتحادیه اروپا برای این که دولت یونان بتواند از عهده ی پرداخت قرضه هایش برآید در صدد پرداخت وام با شرایط سخت گیرانه ای را به دولت یونان پیشنهاد داد. دولت سوسیال دموکرات حاکم یونان با پذیرش این شروط و جهت تخفیف بحران پیشنهاد کم کردن مردها و یا منجمد کردن آنها به مدت ۳ سال، تجاوز به بیمه های اجتماعی و از جمله کم کردن ۱۰٪ حقوق بازنشسته گی، بالابردن بهای کالاها و به طور ویژه افزایش بهای تنباکو، مشروبات الکلی و بنزین به میزان ۱۰٪، قطع پاداشتهای سالانه (یک تا دوماه حقوق اضافی)، بالابردن مالیاتهای غیرمستقیم از ۲۱٪ به ۲۳٪ و غیره را به مجلس ارائه داد. این لایحه به معنای تحمیل بار بحران بر دوش کارگران و زحمت کشان بود که خشم توده های مردم را برانگیخت و به بروز اعتصابها، تظاهرات و درگیریهای شدید با نیروهای پلیس در اکثر شهرهای یونان و جان باختن ۳ نفر منجر شده و این مبارزات هم چنان ادامه دارد.

مردم یونان می دانند که فساد عظیمی که دامن گیر نهادهای دولتی و مالی بود، یکی از دلایل بروز این بحران در چنین ابعادی است و اگر قرار بر ریاضت کشی باشد، مقصراصلی نه مردم که دست اندرکاران نظام سرمایه داری یونان می باشند. یکی از شعارهائی که در تظاهرات سر داده شده و ماهیت وامهای اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول را برملا می کند، چنین است: یونان را به اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول نفروشد! این مبارزات اعتراضی کماکان ادامه داشته و طبقه ی کارگر یونان با ترتیب اعتصاب سراسری و عمومی لرزه

بر دستگاه فاسد حاکمین یونان افکنده است.

در چنین وضعیتی که خطر سقوط رژیم یونان و افتادن قدرت به دست مردم، وحشت فزاینده ای را در مراکز بورس اروپا به وجود آورده و این روزها شاهد تنزل پی در پی سهام در این بورسها هستیم، وزیران اقتصاد ۱۵ کشور اتحادیه اروپا روز یکشنبه ۲ مه در بروکسل گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند با دادن قرضه ای به مبلغ ۸۰ میلیارد یورو یا ربحی ۵٪ به دولت یونان طی ۳ سال آینده (۳۰ میلیارد یورو برای امسال) و هم چنین پرداخت قرضه ی ۳۰ میلیارد یورو دیگر توسط صندوق بین المللی پول و درکل ۱۱۰ میلیارد یورو که احتمالاً ۱۰ میلیارد آن به بانکها جهت جلوگیری از ورشکسته گی آنها اختصاص خواهد یافت و تحمیل برخی ریاضت کشیهای اقتصادی را به دولت یونان پیشنهاد دادند که در سطرهای بالا ذکر شدند.

در این کارزار صدور سرمایه آلمان با ۲۲ میلیارد یورو، فرانسه با ۱۶ میلیارد یورو در مقامهای اول و دوم قرار دارند که تنها در سال اول بهره ای معادل با ۲ میلیارد یورو را به حکم تخریب اقتصاد بخور و نمیر توده های وسیع مردم یونان، نصیب دولتهای وام دهنده خواهد نمود.

اما این راه حل خروج اقتصاد یونان از بحران کاملاً موقتی است و به مصداق «خانه از پای بست ویران است». وضعیت پرتقال، ایرلند، اسپانیا، کشورهای تازه عضو شده در اتحادیه ی اروپا - اروپای شرقی - و ایتالیا که در آنها اسپانیا با کسری بودجه ی ۱۱٪ در سال گذشته میلادی روبه رو بوده و وضعیت پرتقال و ایتالیا از این نظر از آن هم بدتر است از یک سو و در دوره ی وضع کل کشورهای دیگر (کوسه بزرگان) عضو این اتحادیه نیز در بحران مالی گرفتار آمده و وضعشان چندان درخشان نیست، حکایت از زلزله ای بنیان کن در نظام سرمایه داری اروپا دارد. به همین علت برای جلوگیری از بروز وضعیتی شبیه وضع یونان یک هفته بعد از تصمیم برای پرداخت وام به دولت یونان، یعنی در ۹ مه باردیگر در اجلاس وزرای اقتصاد کشورهای اتحادیه اروپا تصمیم گرفته شد تا مبلغی نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد یورو را برای دادن قرضه های مشروط به کشورهای بحران زده ی اتحادیه اروپا اختصاص دهند.

رکود اقتصادی و هم راه با آن رشد بی کاری، از بین بردن رفاه اجتماعی و دچار شدن بیش از پیش انسانهای



اتحاد آزادانه و داوطلبانه کشورها و ملتها در نظام سرمایه داری ممکن نیست!



به حمایت از اعتصاب عمومی در کردستان برخیزیم

اعدام ۵ زندانی سیاسی مبارز: فرزند کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان در سحرگاه ۱۹ اردیبهشت در زندان اوین که قهرمانانه بانهراسیدن از شکنجه، تجاوز و مرگ به رژیم جهل و سرمایه نه گفتند خشم به حق و بزرگی را در سراسر ایران و به ویژه در کردستان علیه این رژیم تروریست به وجود آورده است. حاکمان جمهوری اسلامی بی هوده تلاش می کنند با کشتن زندانیان سیاسی که به عنوان گروگان در زندانها هایش اسیر شده و مورد انواع شکنجه و آزار قرار دارند، فوران آتش فشان خشم توده های مردم را فرو نهند.

دراعتراض به این جنایت جدید رژیم، سازمان کومه له از مردم کردستان خواسته است تا در پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت دست به اعتصاب عمومی بزنند.

حزب رنجبران ایران ضمن پشتیبانی از این فراخوان، از کلیه ی کارگران و زحمت کشان و به خصوص زنان، معلمان و دانش جویان می خواهد که در همراهی و حمایت از حرکت اعتراضی خلق کرد، نفرتشان را از این جنایت رژیم ابراز دارند.

باشد روزی که اعتراضات و اعتصابات منطقه ای وسعتی سراسری یافته و نهایتاً نظام سرمایه داری حاکم بر ایران باقیامی سراسری سرنگون شده و به زباله دانی تاریخ انداخته شود.

**حزب رنجبران ایران - ۲۱ اردیبهشت
۱۳۸۹**

باز هم جنایتی دیگر... بقیه از صفحه اول

زحمت کشی بود که در جنوب کردستان کار کرده و مورد علاقه و احترام دانش آموزان و مردم بود. مقاومت قهرمانانه ی وی در زندان و تسلیم نشدنش به شکنجه گران رژیم و اندک نوشته هائی از وی که به بیرون زندان راه یافتند و نشان از روحیه ی عالی و درک درست وی از ماهیت پلید رژیم می کردند، چنان دم و دستگاه عریض و طویل ماشین سرکوب رژیم را به سخره گرفتند که میر غضبان جمهوری اسلامی برای کشتن این انسان سربلند روز شماری می کردند.

در شرایطی که نزدیک به یک سال سرکوب وحشیانه ی جنبش توده های مردم جان به لب رسیده، حاصلی برای رژیم در ایجاد سکوت قبرستانی به بار نیاورده بود و در اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت امسال) بار دیگر کارگران ایران در شهرهائی که توسط رژیم حاکم به پادگانهای نظامی تبدیل شده بودند، به مقابله با سرکوب گران برخاسته و صدای حق طلبانه شان را به اطلاع جهانیان رساندند، رژیم چاره را در سرکوب مبارزان به گروگان گرفته شده در زندانها یافت و بر انبوه جنایاتش در مورد فرزندان پرشور و مقاوم خلق، افزود.

حزب رنجبران ایران اعدام زندانیان به طور عام و اعدام زندانیان سیاسی به طور مشخص را جنایت علیه بشریت دانسته و آن را شدیداً محکوم می کند. دیرنیست زمانی که دردآگاه عدل مردمی سران جنایتکار رژیم به محاکمه کشیده شده و به مجازاتی که شایسته ی آنند، برسند. برای رسیدن به چنین روزی قلبها و دستهایمان را به هم گره بزنیم. نیروی متحد کارگران و زحمت کشان برای تحقق چنین دورنمائی شرط لازم و تعیین کننده می باشد.

**مرگ بر رژیم خونخوار جمهوری
اسلامی ایران!**

**مجازات اعدام لغو باید گردد!
برای آزادی بدون قید و شرط زندانیان
سیاسی متحداً مبارزه کنیم!
آزادی و رهائی کارگران و زحمت کشان
در گرو انقلاب و استقرار سوسیالیسم
است!**

**حزب رنجبران ایران -
۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸**

.....

▶ کارو زحمت به فقر و فاقه، کل نظام سرمایه داری را نه تنها در اروپا، بلکه در سراسر جهان، سخت در چنگال خود گرفتار ساخته و خطر آن که کوسه های امپریالیست زیاده طلب برای خروج از بحران به ماجراجوییهای بیشتری در سطح جهان دست بزنند و بردامنه ی جنگهائی که هم اکنون در کشورهای پیرامونی به راه انداخته اند، بیافزایند، چندان دوراز حقیقت نیست.

اتحاد ملتها و کشورها تنها بر اساس برابری، عدم مداخله در امور یک دیگر و احترام متقابل ممکن است و نه بر اساس بهره کشی، عظمت طلبی و زیر پا گذاشتن حقوق انسانی شهروندان. چنین اتحادی هم جز بابرقراری نظام سوسیالیستی در اروپا و در جهان و از بین بردن ریشه ی نابرابریها که همانا مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان می باشند، ممکن نیست.

دربرابراین وضعیت آشفته و نگران کننده ی جهان کنونی، دو راه در برابر بشریت مترقی وجود دارد: کنارگود ایستادن و تماشای خورده شدن کوسه کوچولوها توسط کوسه بزرگها و حمله ی مداوم و همه جانبه ی کوسه بزرگها به توده عظیم ماهیها؛ و یا وارد گود شدن و تلاش برای از میان برداشتن کوسه ها اعم از بزرگ و یا کوچک!.

کارگران و زحمت کشان، هم چنان که در یونان نشان می دهند، راه دوم را انتخاب کرده اند، چرا که راه اول به معنای تن دادن به بربریتی است که انحصارات غول پیکر فراملی در حال تدارک آنند.

به دفاع از این راه حل برخیزیم و مبارزه علیه کوسه های بزرگ امپریالیستی و کوسه های کوچک بورژوائی در جهان پیرامونی را قاطعانه پیش ببریم.

ک. ابراهیم - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹



قربانی اراده خلق را استوار می کند!



ضد امپریالیستها... بقیه از صفحه اول

در وب سایت خود قرار دهد. پس حداقل انتقادی که می توان مقدماتا از ایشان کرد این است که نسبت به عملکرد پلید امپریالیستها در جهان و جنایات عظیم در صد و اندی سال گذشته ی این ضدانقلاب جهانی در برخورد به ملل خودی و دیگر ملل جهان، سکوت معناداری نموده است، درحالی که در این مقاله درتخطئه ی کمونیستها تردیدی به خود راه نداده است.

و اما انتظار هر خواننده مقاله فوق از "جامعه شناس" ما این است که علم جامعه شناسی را دربرخورد به امپریالیستها و ضدامپریالیستها به کار می بست و در ظاهر اعلام همه جانبه گری به یک جانبه گری نمی افتاد!

مجیدمحمدی در این مقاله به سوالات زیر که زمینه ی اصلی جامعه شناسی جهانی است و تشخیص سره از ناسره، جواب صریح و روشن نداده و تلاش می کند تا از جمله دفاع از جنبش سبز را در هیبتی "جامعه شناسانه" توجیه نماید:

۱- آیا مقوله ای به نام امپریالیسم را که "یک قطب شر" و "قطب عمده شر" است، به مثابه تکامل سرمایه داری از دوران رقابت آزاد به دوران رقابت انحصارات قبول دارد، یا نه؟

۲- آیا قبول دارد که نظام سرمایه داری درمرحله امپریالیستی کنونی، نظام غالب اقتصادی، سیاسی و نظامی درجهان است و قصد کشاندن کشورها و ملل جهان به زیر حکم "بازارنئولیبرالیستی" را دارد، یا نه؟

۳- آیا ملتها و حتا دولتهای جهان فارغ از نوع مناسبات طبقاتی حاکم برکشورشان، حق دفاع از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را دارند، یا نه و باید به دستور امپریالیستها عمل کنند؟

۴- آیا فرقی بین جریاناتی که بنیادا با نظام امپریالیستی درتضاد قراردارند و آنانی که تنها از نظر اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی با امپریالیستها درتضادمی افتند، وجوددارد، یا این که مخالفان امپریالیستها همگون بوده و پیوسته دریک قطب قرار دارند؟

۵- و بالاخره، آیا به مقوله ای به نام تاکتیک در تعیین دوست و دشمن درهربره ای از مبارزات ملتها، دولتها و در درون یک ملت بین طبقات مختلف برای پیشبرد سیاستی که مدنظر دارند، معتقداست یا نه؟

و به نظر نمی رسد که وی به این نکات توجه جدی داشته باشد. کما این که مقاله

نباشند، ناآگاهی هستند که درک شان از امپریالیسم و مبارزه ی طبقاتی به حدی التقاطی و سطحی است که چشمشان حتا به واقعیات روزمره عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در ایران، بسته شده است.

اما "جامعه شناس" ما، آقای مجیدمحمدی آگاهانه تحت عنوان "نیروهای ضدامپریالیست"، کمونیستها، اپورتونیستها و هم چنین استعمارگران و ستمگران حاکم برجامعه ایران را دریک سبد قرار می دهد و آشی می پزد که همه چیز در آن یافت می شود و دراینجا هدفش نه افشای احمدی نژادها ست و نه اپورتونیستهای که به نام چپ دنباله رو احمدی نژادها هستند، بلکه زدن ضدامپریالیستهای راستین یعنی کمونیستهاست و دفاع ظریفانه از مناسبات حاکم بر کشورهای امپریالیستی! به نمونه های زیر توجه کنیم:

او می نویسد: "هرجنبشی را که رسانه های همگانی در آمریکا پوشش می دهند مدیریت شده توسط سی آی ای نیست" و درتوضیح این مطلب اضافه می کند: "اگر درموردی این رسانه ها به مسئولیت خویش عمل می کنند(با هرانگیزه ای از جمله مخالفت با سیاستهای هسته ای ایران) باید به آنها تبریک گفت".

البته درجامعه ی طبقاتی آمریکا که نیروهای متخاصم طبقاتی در آن وجود دارند، همه ی رسانه ها ضرورتا و بنا به تعریف زیر نظر اف بی آی و سی آی ای نیستند. هیچ ضدامپریالیست راستینی هم چنین ادعائی نکرده است که آقای محمدی می خواهد آن را منتسب به این نیروها بکند. اما وی تنها تپله ای می اندازد به قصد مشوب کردن اذهان! ولی دم خروس این ادعا آن جا روشن می شود که مخالفت با سیاستهای هسته ای ایران را عمل مستقلانه ی رسانه های همگانی آمریکا ذکر می کند که باید از آن دفاع نمود و حتا به این رسانه ها تبریک گفت!

اولا، مخالفت با سیاستهای هسته ای رژیم جمهوری اسلامی در آمریکا، دردرجه ی نخست مربوط به خود حاکمان آمریکا است و نه مربوط به مستقل عمل نمودن رسانه های آمریکائی! دوما، درزمان رژیم سلطنتی عبد و عبید آمریکا، دولت آمریکا هیچ مخالفتی با درست کردن راکتور اتمی در ایران نداشته و حتا پیشقدم در درست کردن آن بود، ولی درزمان جمهوری اسلامی مخالف آن شده است. امری که نشان می دهد که مسئله ی اتمی ایران بهانه ای است در دست

اش را چنین شروع می کند: "نگاه کردن به جهان از دریچه نگاه دوقطبی و تقلیل همه امور عالم به تقابل خیر و شر باردیگر نیروهای ضد امپریالیسم را به انحرافی بزرگ درتحلیل اتفاقات جاری درجهان گشاند. این نیروها که دنیا را به امپریالیست ها(شر) و ضدامپریالیست ها(خیر) تقسیم می کنند به ناچار باید احمدی نژاد و حکومت پلیسی خامنه ای را به علت مخالفت با سیاستهای ایالات متحده درجمع نیروهای مترقی پیشرو قرار دهند..." (تکیه روی کلمات از ما است)

هرانسان عادی و "غیرجامعه شناس" امروز می داند که نگاه دوقطبی به مناسبات حاکم بر جهان، متعلق به کمونیستها ست که دریک قطب آن نظام سرمایه داری حاکم برجهان و درقطب دیگر طبقه ی کارگر جهان قراردارد که برای نابودکردن نظام بهره کشی انسان از انسان متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله مبارزه می کند و ضدامپریالیست واقعی و "خیر" عمده است و امپریالیستها "شر" عمده درجهان می باشند.

به این اعتبار، آن نیروهای سیاسی که از نظر صرفا اقتصادی، یا فرهنگی و یا سیاسی از جمله با جهان گشائی امپریالیستها و تجاوز به حقوق ملتها و کشورهای خودی و غارت و چپاول منابع طبیعی این کشورها مخالفت می کنند، ضدامپریالیستهای تمام عیار نیستند. مخالفت رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا نه از دید دفاع از منافع طبقه کارگر و توده های زحمت کش، بلکه از دید حفظ منافع تنگ نظرانه ی طبقاتی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است و روزانه می بینیم که با چه درنده گی وحشیانه ای حقوق کارگران و زحمت کشان، حقوق زنان و جوانان، حقوق ملیتهای ایران، حقوق نویسندگان و روزنامه نگاران و غیره را پای مال می کند.

به سخنی دیگر "ضدامپریالیست" بودن رژیم ایران در همان ابعادی قابل درک است که "دموکرات و حقوق بشری بودن" امپریالیستها! آن کسان و نیروهایی که امپریالیستها را دموکرات و مدافع حقوق بشر می دانند، آگاهانه و یا ناآگاهانه سرسپرده ی نظام بربرمنش امپریالیستی هستند که هم اکنون بزرگ ترین اعمال ضدبشری را با ارتشهای تاندان مسلح خود در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مرتکب می شوند. به همان ترتیب، آن "ضد امپریالیستهای" که به دولت احمدی نژاد و امثالهم به مثابه "مترقی و پیشرو" نگاه می کنند، اگر خودفروخته



▶ آمریکا برای انجام رژیم پنج در ایران و یا وادار نمودن رژیم جمهوری اسلامی به تسلیم در برابر خواست امپریالیسم آمریکا! **سوما**، در هر جامعه ی طبقاتی، رسانه ها عمده تا زیر نظر و رهنمودهای حاکمان عمل می کنند و برخلاف تبلیغاتی که امپریالیستها می کنند، رُکن چهارم و مستقل نمی باشند. **چهارم**، مگر در جریان حمله نظامی به افغانستان و عراق رسانه های آمریکا از این عمل تجاوزکارانه ی دولت دفاع نکردند؟ در حالی که هر چه زمان می گذرد بیشتر معلوم می شود که به ویژه در رابطه با عراق نقشه حمله به آن از قبل موجود بود و بهانه هائی نظیر تلاش دولت عراق برای دست یافتن به سلاح کشتار جمعی و یا رابطه با القاعده دروغ محض بوده اند. پنجم، چرا این "رسانه های مستقل" که اساسا نیز زیر نفوذ صهیونیستهای آمریکا هستند، کلمه ای در رابطه با اسرائیل به عنوان پنجمین کشور اتمی بر زبان نمی رانند و آن را خطری برای بشریت نمی دانند، در حالی که برخی از سران نظامی آن به کرات ایران را تهدید به حمله اتمی کرده اند؟! ولی در رابطه با ایران، این همه حساس شده اند که به مخالفتشان با سیاست هسته ای ایران باید تبریک گفت! مگر نه این است که احمدی نژاد در رابطه با نابود کردن تسلیحات اتمی در جهان حرفهای به مراتب دقیقتری را نسبت به سردمداران حاکم آمریکا می زند؟ چرا باید حرفهای آمریکائیان را قبول کرد، اما نه حرفهای احمدی نژاد را؟ اما واقعیت این است که هم حرفهای حاکمان و رسانه های آمریکا جهت دار و به نفع دولت آمریکاست و هم حرفهای احمدی نژاد در رابطه با منافع طبقه حاکم ایران! متأسفانه به قول معروف، این "پیچش مو" را آقای جامعه شناس ما یا نمی بیند و یا وانمود می کند که نمی بیند، چون که باید به هدفی که در پیش دارد و آن دفاع از جنبش سبز است، برسد!

وی در ادامه ی توجیهاتش می نویسد: "هر دولتی که علیه ایالات متحده سخن می گوید، دولتی قانونگرا، دموکراتیک و منصف در برابر مردم خود نیست." بله این ادعائی درست است. اما کجا "ضدامپریالیست" های راستین چنین ادعائی را رد کرده اند که جامعه شناس ما با استفاده از برهان خُلف می خواهد ثابت کند که چنین برخوردی غلط است. مگر نه این است که خود امپریالیستها بر سر منافعشان با هم می جنگند؟ پس این اظهار ایشان را می توان تنها به عنوان هشدار ی پذیرفت و نه بیشتر!

و یا در دفاعی زیرکانه از عمل کرد امپریالیستها می نویسد: "رفتار دوگانه دولتهای غربی در برابر نقض حقوق بشر در نقاط مختلف دنیا به این معنا نیست که هرگاه آنها به نقض حقوق بشر در نقطه ای از دنیا اعتراض کنند، باید به دنبال توطئه ای گشت."

از قدیم گفته اند "رطب خورده منع رطب چون کند". وقتی دولتی مثل آمریکا که خود بزرگ ترین ناقض حقوق بشر در جهان است و از لشکریان مغول بدتر از کشته ها پُشته می سازد، چه گونه می توان از نیت خوب آمریکا در مورد دفاع از نقض حقوق بشر پشتیبانی کرد؟ پس اگر دولت آمریکا در یک جا از نقض حقوق بشر صحبت می کند، صرف نظر از این که این حرف درست باشد یا نه، باید دید آمریکا با طرح این مسئله چه هدفی را دنبال می کند. در غیر این صورت، دست یابی به حقیقت و قضاوت چنان مبهم می شود که تشخیص سره از ناسره مشکل می گردد. اما جناب جامعه شناس ما تجویز می کند که وقتی دولت آمریکا در مورد دیگر کشورها حرفی زد، باید برایش دست زد و با حاکمان آمریکا هم موضع شد!

و باز هم در توجیه مداخلات دولت آمریکا می نویسد: "ملتی با دستهای خالی می تواند حکومتی را که هم قدرت و ثروت و هم منزلت اجتماعی را به انحصار خود در آورده به چالش بکشد..." "چگونه می توان تظاهرات میلیونی مردم ایران را به دولت و رسانه های آمریکائی که سه دهه است حضوری در ایران ندارند نسبت داد؟"

البته به جز حاکمان و مدافعان اش، کسی از "ضدامپریالیستهای راستین" چنین ادعائی نکرده است و به درستی اگر ملتی زیر هدایت خط درست و انقلابی باشد، مسلماً می تواند حکومت جباری را از قدرت به زیر بکشد. اما آن چه که جناب جامعه شناس ما عمداً فراموش می کند که بگوید این واقعیت است که در دو دهه ی اخیر دولت آمریکا تدارکات و مخارج زیادی را صرف به پیروزی رساندن انقلابات رنگین در اروپای شرقی و جمهوریهای سابق شوروی نموده و در رابطه با ایران هم اولاً آمریکا پیوسته حضور تبلیغاتی در سطح رادیو و تلویزیون داشته است و دوماً میلیونها دلار کمکهائی که دولت آمریکا به برخی از نیروهای اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی کرده آشکارتر از آن است که به اثبات مجدد نیاز داشته باشد و سوما رژیم پنج یک سیاست

دائمی دولت آمریکا در بیش از ۱۱۰ سال اخیر در کشورهای پیرامونی بوده است که به صورتهای مختلف اشغال نظامی، به راه انداختن کودتاهای نظامی، خریدن سیاستمداران و غیره در جهان رخ داده ولی آقای مجید محمدی کاری به این عمل کرد دولتهای آمریکا نداشته و در بهترین حالت به خوشباوری کودکانه ای در رابطه با رفتار این دولت در برخورد به ملل و کشورهای دیگر دچار شده است.

در ادامه ی تحلیل معیوب و مغشوش، جامعه شناس ما از یک سو می گوید: "مهندسی رضایت به طریقی که حکومتهای اقتدارگرا آن را به اجرا درمی آورند و حکومت دینی استاد آن در سه دهه گذشته بوده است ظاهراً دیگر در ایران کار نمی کند و نیروهای ضدامپریالیست باید به فکر چاره ای به جز تبلیغات ضد آمریکائی و بزرگ کردن دشمن فرضی برای همپیمانان خویش باشند."

این نیز دلگرمی دادن به دولت آمریکا در ادامه به دخالت در ایران از یک سو و در آوردن آمریکا از زیر ضرب افشاگرانه ی ضدامپریالیستهای راستین است. دفاع از یک ابر قدرت متجاوز و ضدبشر که نزدیک به ۸۰۰ پایگاه نظامی در جهان داشته و روزانه صدها و شاید هزاران نفر از مردم عادی را در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از دم تیغ گذرانده و یا زیر بمبارانها معلول و مجروح می سازد، نشان از ماهیت به غایت ارتجاعی نظریه پرداز ما دارد.

وی برای این که سنگ تمامی در ضدیت با ضدامپریالیستهای راستین بگذارد می نویسد: "بسیاری از چپهای اروپائی با نگاه به تجربه اتحاد جماهیر شوروی آموختند که گرایش ضدامپریالیستی نباید چشم آنها را بر جنایات لنین و استالین ببندد. اکنون حکومت خامنه ای - احمدی نژاد آزمونی دیگر را در برابر نیروهای ضدامپریالیست جهان قراردادده است."

جامعه شناس ما از یک طرف دعوت می کند که باید همه جانبه نگری کرد و برای نشان دادن این امر دست به دامن چپهای سوسیال دموکرات شده ی اروپائی می شود که گویا "جنایات لنین و استالین" را دیده اند. ولی ای دریغ از گفتن یک کلمه در مورد جنایات آمریکا در جهان امروزی!! امری که نشان می دهد ایشان در کدام صف ایستاده است، صف دفاع از کارگران و زحمت کشان جهان و یا صف دفاع از امپریالیستها در پناه ضدیت به حق با رژیم جمهوری اسلامی. ▶

کمونیستها وفادارترین و پیگیرترین ضد امپریالیستها می باشند!



وی در پایان مقاله ی خود، "حمایت نیروهای دموکرات" جهان از "یک جنبش سبز درون زا" را پیش می کشد تا ثابت کند که توطئه ای از جانب امپریالیسم جهانی در ایران صورت نگرفته است؟"

وجود هزاران برگه منتشر شده و موجود در سایت های نیروهای چپ در مورد دفاع نیروهای ضد امپریالیست از جنبش توده ای ضد رژیم جمهوری اسلامی، جنبشی که بیان آشکار خشم فرو کوفته ی دهها میلیون انسان لگدمال شده ی ایران بود که در فرصتی فوران کرد، امر شناخته شده است. سردمداران سبز که جناحی از حاکمان بودند تلاش کردند تا این جنبش را به زیر هژمونی خود در آورند و با این خیزش، فرصتی طلایی برای دولت آمریکا و دیگر امپریالیستها بوجود آمد تا با بال و پر دادن تبلیغاتی و رسانه ای به جنبش سبز "هدف خود را که وادار نمودن رژیم اسلامی ایران به تسلیم و یا کناره گیری بود، راه را برای ایجاد "خاورمیانه بزرگ" زیر کنترل غرب جهان خوار فراهم سازند. اما از یک سو هرچه جنبش توده ای اعتراضی به پیش رفت، خط تمایز آن با "جنبشی" که هنوز خود را از سلطه ی ایده نولوژی مذهبی رها نساخته بود، آشکار شد و شعار "الله اکبر"، "یا حسین یا میرحسین" به شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" ارتقاء یافت و رهبران "جنبش سبز" هرچه بیشتر با جنبش جاری فاصله گرفتند. اما در جریان این مداخلات آمریکا و امثالهم در کشاندن حرکت اعتراضی مردم به زیر نفوذ خود جباران حاکم جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را به کار بردند تا با وابسته نشان دادن جنبش به خارج، توجیهی برای سرکوب آن بیابند و چنین نیز کردند.

بنابراین جناب آقای محمدی جامعه شناس، بهتر است شما به جای اندرز یک جانبه دادن به ضد امپریالیستها و مخدوش نمودن مبارزات ضد امپریالیستی، فرابگیرید که علمی عمل کنید و در تحلیل از یک جامعه و یا یک جنبش و غیره، دوستان و دشمنان مردم را دقیقاً بررسی کنید و سپس حکم صادر نمائید. وگرنه برای بررسی شما انسانهای آگاه تره ای خوردنخواهند کرد.

با هیچ آب دریائی، هم جنابای و مداخلات امپریالیسم وهم بورژوازی مذهبی حاکم در ایران را نمی توان پاک کرد، چه در لفافه ی ضد امپریالیستی و چه در جامعه ی حقوق بشری امپریالیستی! و جامعه شناسی هم که

در عصر امپریالیسم فراملی ها و نئولیبرال به دنبال انجام رفرم در ایران می گردد، ساده لوحی خود را در تحلیل از نیروهای متضاد و آنتاگونیستی در جامعه دارد. و در حق ایشان باید گفت: ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی - این ره که تو می روی به ترکستان است!

ک. ابراهیم - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات خود را
در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر
http://www.yudu.com/
library/16050/Ayeneh-
Roos-s-Library

در جبهه ی جهانی... بقیه از صفحه آخر

کنونی کارگران و جنبش توده ای دریونان نیستیم، که یا به میزان زیادی به دلیل سیاستهای متمایل به بورژوازی و یا تاکتیک تفرقه اندازانه ی بخش بزرگی از نیروهای چپ، ضعیف شده است. در عین حال، ما اعتقاد عمیق خود را نسبت به نیروی پایان ناپذیر طبقه ی کارگر و جوانان یونان که لرزه بر اندام طبقه ی حاکم و نوکران داخلی شان انداخته و با مقاومتی سر سختانه اینان را به عقب رانده اند، مخفی نمی کنیم. ما بدون لحظه ای درنگ، به منظور پیشبردن تغییرات سیاسی و اجتماعی رادیکال که امروز بیش از هر زمانی ضروری اند، کار می کنیم. در این ارتباط ما خواستهای زیر را مطرح می کنیم:

صندوق بین المللی پول و دزدان اروپائی از یونان بیرون بروند! یونان بدور از منطقه ی یورو!

مذاکره مجدد در مورد بدهی های خارجی، فسخ قرارداد ثبات اتحادیه اروپا هم اکنون هزاران نفر از گروههای مختلف اجتماعی و سیاسی در کمیته های توده ای محلی متحد شده اند و در محلات کارگری روحیه ی مقاومت را تبلیغ می کنند. هر روز هزاران نفر دیگر به مبارزه، تظاهرات و اعتراضات در حال گسترش در دهها شهر می پیوندند. دو جبهه متضاد تدریجاً به مرز بندی مشخص می رسند و آن نیروهای سیاسی و اجتماعی که هنوز تصمیم نگرفته اند به کدام صف بپیوندند، مجبوراند موضع خود را روشن کنند.

بحران آنها، انقلاب ما است!
زنده باد اول ماه مه، زنده باد هم بسته گی جهانی!
توده ها سازنده گان تاریخ بشری هستند!

* * *

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان
کمیونستی یونان در مورد تظاهرات
عظیم و مرگ سه کارمندان بانک
۵ مه ۲۰۱۰

سازمان کمیونستی یونان حکومت صندوق بین المللی پول - اتحادیه اروپا را به خاطر سیاست نابود کردن جامعه و شهوت سرکوب گری افسارگسیخته ی مردم، محکوم می کند. مرگ سه کارمندان بانک به خاطر اعمال تحریک آمیز و تماماً محکوم شدنی غم و نفرتی را باعث شده است که به خشم تمامی جامعه علیه دولت خیانت کار پاپاندرئو



➤ اضافه شود.

عمومی، با به حراج گذاشتن دارائیهایی ملی، با سودبردن از خصوصی سازیها و از بین بردن ملی کردنها ست که کشور را به روزگار کنونی انداخته اند. نظام قیمومت صندوق بین المللی پول، بانک مرکزی اروپا و بازارها نتیجه ی طبیعی وابسته گی به امپریالیسم است.

مشکل یونان مربوط به بخش مالی نیست. این مربوط است به نابود کردن تولید و تجزیه ی و امی شده است. ما شاهد انطباق تمام عیار اقتصاد یونان با کمپرادورسیم هستیم (بخش سومی کنونی ۸۰٪ تولید ناخالص ملی را تشکیل می دهد)، که کاملا وابسته است به گسترش نظام بانکی (ساختمان سازی) و/یا اقتصاد بین المللی (سیاحت گری). طبعاً ما هم چنین با سقوط عظیم موازنه ی پرداختی روبه رو هستیم. رشد یونان در مراحل گذشته را نباید براساس افزایش تولید ناخالص ملی، بلکه براساس رشد کیفیت طرحهایی نظیر نامنی، فکسنی بودن، خودپرستی اندازه گرفت که باعث رشد عظیم تمایزات طبقاتی شده است.

درآمد کنونی یونان مطلقاً وابسته است به عضو یونان در اروپا و به طور ویژه در اتحادیه پولی یورو. از هم پاشیده گی تولید به نام بازار آزاد، به وجود آمدن جدائی شدید بین مرکز و پیرامونی، افزایش کسری در موازنه ی پرداختی، دچار خفه گی شدن مالی، پوشیدن جلیقه "پیمان ثبات" و انتخاب دائمی و غیرقابل بحث پرسنل سیاسی یونان در گذاشتن هرگونه باری بردوش جامعه. تمامی این سیاستها به اختراع مدلی منجر شده است که فروپاشی می باشد. حلقه ی انداخته شده به گردن یونان قابل درک است: به علت دستکاری محاسبات،

از هرزمانی به طور روشنی ماهیت اتحادیه اروپا را نشان می دهد: اتحادیه ی اروپا یک ساختار امپریالیستی ضددموکراتیک، ضد اجتماعی، مهاجم و بدسرشت است.

در عرصه ی جهانی، اتحادیه اروپا پیش قراول به کار بستن سیاستهای خشن نئولیبرال علیه توده های کارگر می باشد. اتحادیه اروپا ایده استقلال و حق حاکمیت توده ای را به بدنای می کشاند. اتحادیه اروپا سریعاً از داشتن حدی از قانونیت دموکراتیکی که به رای دهنده گان تعلق داشت، منحرف می شود. اتحادیه اروپا کشورها را در محراب بازار قربانی می کند. اتحادیه اروپا تلاش می کند تا تجارب ضد کارگری را به تمامی قاره تحمیل کند.

الف - ۱. اقرار به ورشکسته گی یونان

اتفاقی که در یونان افتاده تنها محصول دوحزب بورژوائی - جناح راست "دموکراسی نو" و سوسیال لیبرال "پاسوک" - نبوده بلکه تمامی جریانات بورژوازی یونان را در سه دهه ی اخیر در برمی گیرد. تخریب در تولید، از هم پاشاندن اقتصاد، سرکوب اجتماعی، نظامهای قیم تراشی و اشغال اقتصادی به هیچ وجه «اشتباه» سالهای اخیر نیستند و ناشی از بحران جهانی سرمایه نمی باشند. بن بست کنونی ناشی از ورشکسته گی سی ساله ی تبدیل کشور به یک نمونه ی کمپرادورسیم مدرن می باشد که در ارتباطی تنگاتنگ با مراکز امپریالیستی قرار دارد. مدلی که اعلام جنگ به تولید می دهد، چون که می تواند از این طریق به سودهای آسان برای طبقه ی حاکم برسد. بن بست کنونی اعلام ورشکسته گی تحمیل نظام جهانی قرضه و وابسته گی است، از طریق تحمیل وامهای فزاینده ی دهها ساله توسط بازارهای جهانی سرمایه. دزدان نئولیبرال دارائیهایی

آتن و تمامی کشور شاهد بزرگ ترین تظاهرات در ۳۰ سال اخیر بوده اند که با حضور نیم میلیون نفر تنها در آتن و به مدت ۶ ساعت رقم خورد. مردم از پایاندرو و آن نماینده گان مجلسی که قصد رای دادن به نفع تبدیل جامعه به بانک ضایع کننده ی انسان دارند، به خاطر جنایاتشان محاسبه خواهندخواست.

آنانی که کشور و مردم را به کفتارهای سرمایه و بازار تسلیم نموده اند، آنهایی که می خواهند کارگران و جوانان را محکوم به نابودی کنند به مردم باید حساب پس بدهند. پلیس وحشیانه به بزرگ ترین تظاهرات در ۳۰ سال گذشته حمله می کند؛ پلیس، آتن را به اتاق گاز بزرگی مبدل کرده و هم چنین بی رحمانه به راه پیمایان در تسالونیک و پاتراس حمله می برد. وزیر داخله سرکوب گر به خاطر این باید حساب پس بدهد!

رئیس بانک مارفین این "منجی ملت" که کارمندان را مجبور کرده بود که در بانک بمانند، علارغم این که از نزدیک شدن خطر آگاه بود، باید حساب پس بدهد. واضح است که برای سرمایه ارزش جان انسان از سود روزانه کم تر است.

کوششهای مشترک دولت و اپوزیسیون دست راستی و دست راستی افراطی در استفاده از کشته شدن سه کارمند به منظور جلوگیری از سیل خروشان نفرت توده ای، بدون پاسخ نخواهندماند. خشم و ناامیدی که در اجتماع موجود است پایاندرو و نماینده گانی را که می خواهند به نفع نابودی مردم یونان رای بدهند، به گور خواهدفرستاد.

* * *

بخشهایی از اطلاعیه کمیته رهبری،

۱۶ آوریل ۲۰۱۰

الف - اوضاع

... اتحادیه اروپا که خود در مرکز بحران است، هیچ گاه چنین آسیبی ندیده بود. استراتژیهای مختلف و انفجار تضادهای درون آن و در منطقه ی یورو (اتحاد پولی اروپا) می تواند روند "ماجرای ادغام اروپائی" را به سرانجامی غیرقابل پیش بینی بکشاند. درحالی که ادغام به طور ظاهری پیش می رود، در واقعیت از هم می گسلد. نقش رهبری کننده ی امپریالیسم آلمان و روابط لاینحل نهادهای اتحادیه اروپا با فاسدترین و غارتگرانه ترین سرمایه مالی، امروز بیش





ارقام ظاهر نشده و نمی شوند. کسری ۳۰ میلیارد یورو و پرداخت بهره ی ۱۵ میلیارد یورو سالانه (با تنزل دادن پولهای جابه جا شده از سالی به سال دیگر از طریق یک تجدید پرداخت مالی به غایت غیرجدی) را نمی توان مخفی کرد، آن هم به ویژه در شرایط بحران مالی جهانی و مخارج سنگین وام دهی.

تسلیم یونان به صندوق بین المللی پول در شرف انجام است، علارغم قولی که دولت در مقابل این واقعیت می دهد. اما حتا با این "مکانیسم حمایتی" فروپاشی تنها می تواند برای دوره ای کوتاه درمان باشد. و طبعاً نظام قیمومت جهانی و کنترل کامل و رسمی می شود. دموکراسی پارلمانی بورژوائی خصوصیت پلید خود را هم راه با تصمیماتی که در هر جایی بگیرد، آشکار می سازد. بزرگ ترین سناریوی کابوس و اربعداز دوره ی انتخابات یکی بعد از دیگری به طور روزانه تایید می شود، درحالی که جامعه در یک خفقان بی سابقه فرو می رود. و بدترین را باید انتظار کشید.

در عین حال، تکامل اوضاع در بخش اقتصادی و اجتماعی باعث بروز عکس عملهای گسترده ای می شود. دوره جدیدی از تسلیم دریای اژه به کنترل ناتو نشان می دهد که کنترل خارجی و وابسته گی به امپریالیستها به تنهایی باعث افزایش کشمکشهای خطرناک در منطقه می شود

ب - یونانی دیگر در اروپائی دیگر

اکنون ما باید بحثی مرکزی را پیرامون راهی که یونان می باید در پیش بگیرد، پیش بکشیم. این مبارزه ای است مستقیم در رابطه با هویت و دورنمای کشور. این مقابله ی بزرگی است با سیستمی که دروغ می گوید و فرو می پاشد و همراه خودش کل جامعه را فرو می پاشد، جهت نشان دادن ضرورت غلبه کردن بر سیستم موجود. حتا اگر امروز این ضرورت توسط اکثریت مردم هنوز متحقق نمی شود، سرانجام کشور و مردم در روند جهانی به طور عینی مطرح می باشد. لذا ما مدافع این هستیم که :

- نظام فیمومت و کنترل جهانی، از نظر خفه کردن اقتصادی و تخریب اجتماعی و بالاتر از همه از میان برداشتن یوغ صندوق بین المللی پول - بانک مرکزی اتحادیه اروپا، بدون درنگ از بین برده شود.

- در جریان ساختمان مجدد، داشتن نقاط مرکزی خروج از نظام مالی یورو، بحث مجدد در مورد نحوه ی پرداخت وامهای خارجی و اقدامات حفاظتی برای دفاع از منافع مردم ضروری است.

- نقشه ای میان مدت برای تجدید حیات اقتصادی و تولیدی به نفع طبقه ی کارگر. - هماهنگی و همکاری بین مردم، جنبشها و جبهه ها باهدف تغییرات دموکراتیک و مترقی در اروپا.

* * *

هندوستان

اجلاس سران در مورد امنیت اتمی

چه کسی را گول می زند؟

از حزب کمونیست

هندوستان (مارکسیست - لنینیست)

اجلاس سران در مورد امنیت اتمی که در واشنگتن توسط دولت اوباما فراخوانده شد، تلاشی دیگر توسط امپریالیسم آمریکاست برای فریب دان مردم جهان با استفاده از دیگر نیروهای امپریالیست و شرکای کوچک دیگر نظیر هندوستان و برزیل. اوباما با شروع از بررسی وضع اتمی دولت اش مقدماتاً از مذاکره با روسیه در مورد کم کردن سلاحهای استراتژیک دو کشور صحبت کرد. سپس روند صحبت را به اجلاس سران در مورد امنیت اتمی کشاند که علاوه بر کشورهای گروه ۲۰ دیگر کشورهای دارنده بمب اتمی شرکت کرده بودند. اما نهایتاً این اجلاس منتهی به چند سخن رانی درازی شد و با چند پیشنهاد در مورد مستحکم کردن امنیت مواد اتمی به طریقی که تروریستهای القاعده به آنها دسترسی نداشته باشند، پایان پذیرفت.

تا آن جا که مربوط به کم کردن ذخایر اتمی می شود، همان طور که در صحبتهای آمریکا - روسیه بود، گامهای عملی اندکی در جهت آن برداشته شد. روی هم رفته این حرکتی زیرکانه از جانب دولت اوباما بود برای این که نگرانی اش را در مورد خطر اشاعه ی سلاحهای اتمی نشان دهد درحالی که چیز اندکی در مورد کم کردن ذخایر هسته ای و تحقیقات در مورد سلاحهای پیچیده تر هسته ای آمریکا گفت. حتا شرکت کننده گان هم ردیف از سازمان ملل که به این کار مشغولند، از بیان تلاش دولت اوباما در مورد ادامه ی طرح بوش برای تبدیل قرن ۲۱ به قرن هژمونی آمریکا در کلیه ی موارد، اجتناب کردند. درحالی که عقب نشینی آمریکا از عراق هنوز ناروشن است، درحالی که تجاوزهای آمریکا - ناتو

به افغانستان شدت می یابد، درحالی که نیروهای آمریکائی در مناطقی نظیر هائیتی تحت بهانه ی زمین لرزه و غیره تقویت می شوند، و درحالی که به اسرائیل اجازه داده می شود که به دل خواه ذخایر اتمی اش را بیافزاید، این تمرینی بی هوته در گول زدن مردم جهان بود.

هرکسی که کمی آشنائی به روند خلع سلاح اتمی داشته باشد به راحتی می فهمد که این یک بازی آمریکا است. این آمریکا بود که بمب اتمی روی هیروشیما و ناگازاکی انداخت، تا بمبها را آزمایش کند حتا در زمانی که ژاپون آماده ی تسلیم شدن بی قید و شرط بود. زمانی که تنفر از سلاحهای هسته ای با فلاکت میلیونها مردم منطقه کاملاً آشکار شد، زمانی که تحت رهبری اتحادشوروی سوسیالیستی خواست خلع سلاح کامل جهانی مطرح گردید، این خواست با خراب کاری امپریالیسم آمریکا روبه رو شد که شروع به افزایش ذخایر اتمی و قاچاق آن نمود.

بعد از آن که اتحادشوروی سلاحهای هسته ای ساخت، مسابقه ی تسلیحات هسته ای شدت گرفت تا سطحی که توازن قدرت هسته ای بین آمریکا و شوروی که تبدیل به ابر قدرتی سوسیال امپریالیست شده بود، برقرار گشت. سلاحهای هسته ای به ابزاری در دست ابر قدرتها در تبنای و رقابت شان برای اعمال هژمونی بر جهانیان مبدل شد. آنها قرارداد عدم پخش سلاح هسته ای را تحمیل کردند تا دیگر کشورها به آن دسترسی نیابند. تمام مکانیسمها به کار گرفته شد تا برتری هسته ای ابر قدرتها حفظ شود. همچنین امپریالیستهای آمریکا به جاه طلبی هسته ای اسرائیل میدان داد که باعث رقابت در آسیای غربی شد. ورود چین، انگلستان و فرانسه به کلوب اتمی انحصار سلاح اتمی آمریکا - روسیه را پایان بخشید. هر دو کشور آمریکا و روسیه سهم خود را در رقابت اتمی بین هندوستان و پاکستان و ذخیره کردن سلاح اتمی توسط اینان، دارند. در نتیجه عدم پذیرش خلع سلاح کامل جهانی توسط امپریالیسم آمریکا و تلاشش برای به کارگیری این سلاح برای اعمال سرکرده گی بر جهان نقش عمده ای در به وجود آمدن وضعیت اتمی فعلی داشته است.

تکثیر سلاح هسته ای، خطر بروز جنگ هسته ای در هر جای این جهان را به وجود آورده است. علارغم این خطرات، امپریالیسم آمریکا مردم جهان را از طریق حواله دادن خطر این سلاح به عملیات تروریستی القاعده به مثابه خطر عمده گول می زند. این واقعیت که القاعده توسط دولت آمریکا در دهه



تحریک و جنگ روانی و دروغ پردازی همانند اربابان سیاسی شان هستند تا نیروهای انقلابی و نیروهای مترقی قانونی را منفرد سازند...

توده های وسیع خلق فیلیپین تلاش مرتجع ترین سیاستمداران و نظامیان چاپلوس نوکر صفت آنان را در پی اعتبار ساختن ماکابایان و لیست احزاب مترقی از طریق اذیت کردن آنان و تعقیب آنها به بهانه ی کمونیست بودن و متهم نمودن آنها به غیر اصولیت در درست کردن تاکتیکهای متفقین، محکوم می کنند. اما این تاکتیکهای جبهه واحدی به آنها امکان بی عیب بودن، مستقل بودن و داشتن ابتکار عمل میهن پرستانه و مترقی را فراهم می سازد و امکانات آنها را در دسترسی به توده های میلیونی مردم تسهیل و تشدید می کند.

تبلیغات ضد کمونیستی حساب شده است تا راه را برای زدن اتهام تقلب نیروهای مترقی و متحدینشان و پائین آوردن آراء آنان، هموار سازند. تقلب انتخاباتی به نفع خودشان، سیستم حاکم را باز هم بیشتر در نظر مردم بی اعتبار خواهد کرد و مردم را برای انجام انقلاب مسلحانه مصمم خواهد ساخت. بطور قطع، انتخابات ۲۰۱۰ به انجام تغییرات مفیدی میدان خواهد داد. اینها تدابیر سیستم حاکم برای نوید ساختن مردم و حذف خواست و رای آنان می باشد.

حزب کمونیست فیلیپین، ارتش نوین خلق و جبهه دموکراتیک ملی فیلیپین پیوسته خوار شمردن تمامی سیستم حاکم کمپرادورهای بزرگ و زمین داران و مصمم بودن خود را در پیش بردن جنگ خلق برای آزادی ملی و دموکراسی بیان داشته اند. آنها مطمئن هستند که بدتر شدن بحران به نظام حاکم ضربه خواهد زد. بحران، رئیس جمهور جدید را با مشکلات جدی روبه رو خواهد ساخت و وی را مجبور به مذاکره با نیروهای انقلابی و یا ادامه به ضد انقلاب مسلحانه هولناک و شکست اش خواهد کشاند.



از سایت زبان های خارجی
حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_english

حالی و مستعد کشتار فرد ناتوانی مثل نوینوی آکینو و غارت گر محکوم و فرد هرزه ای مثل تراپ استرادا در رسیدن به مقام ریاست جمهوری و این که رژیم آرووی به طور نا امیدانه ای در حال مانور برای ماندن در قدرت از طریق شکست در انتخاب رئیس جمهور جدید با دستکاری در شمارش آراء می باشد را مورد تمسخر قرار می دهند.

بایدستکاری در شمارش آراء به صورتی اتماتیک یا دستی، رژیم آرووی می تواند فرد جدیدی به نام جیبو تئودورو یا نوینوی آکینو که کاندید مورد علاقه ی آمریکا (از جمله سفیر آمریکا، مقامات سیاسی و روسای AID, CIA, DIA, JUSMAG) و کلوب ماکاتی بیزنس است، به ریاست جمهوری برساند. یک رئیس جمهور جدید بد، سیستم حاکمیت را بیشتر لعنتی ساخته و مردم را باز هم بیشتر برای انجام انقلاب مسلحانه خواهد کشاند.

باتوجه به نیروهای میهن پرست و مترقی نظیر ماکابایان و لیست چندین حزب و گروه، هر کسی می داند که حکف، انخ و جدمف به آنان به مثابه نیروهای قانونی مستقلی نگاه می کنند که قهرمانانه برای پیشبرد حقوق دموکراتیک و منافع خلق فیلیپین از طریق انتخابات مبارزه می کنند. نیروهای انقلابی و توده های وسیع خلق آنها را به مثابه انسانهای مستقل و متفاوت از نیروهای سیاسی سنتی نظام حاکم، می شناسند.

به منظور اطلاع رسانی به مردم، باید بگویم که اتفاق لیبرال بین ماکابایان و حزب ناسیونالیست بر اساس پلاتفرم اصلاحات ارضی و رشد مناطق روستائی، رشد صنعت و ایجاد کار، احترام به حقوق بشر، پرداخت غرامت به قربانیان تجاوز به حقوق بشر در دوران ریاست جمهوری مارکوس، حفاظت از محیط زیست، گفتگو برای صلح، بررسی مجدد توافق نیروها و دیگر توافقات نابرابر و سیاست خارجی مستقل، تنظیم شده است. سرلشگر فرانسیسکو کروز رئیس بخش خدمات عمومی آ.اف.پ، و ژنرال رودولفو بوچی رئیس پلیس بازنشسته مشغول

ی ۱۹۸۰ درست شد، در گرجستان و پاکستان و هر جای دیگر، این یک بازی کثیف آمریکا ست که شر ایتر را برای تروریستها مساعد می کند تا به سلاحهای هسته ای دست رسی بیابند، نشان می دهد که آمریکا خطرناک ترین قدرت تروریستی در جهان، مادر تروریسم، خود را از چشم جهانیان به دور می کند. اوپاما همانند همقطاران قبلی اش مردم جهان را گول می زند. خلق سلاح اتمی کامل جهانی و جهانی بدون جنگ و تروریسم تنها زمانی ممکن می شود که نظام امپریالیستی در کلیت اش نابود شود، چون که این امپریالیسم است که ایجادکننده ی جنگ و انواع سلاحها بدین منظور می باشد.

* * *

فیلیپین

اطلاعیه مطبوعاتی

پروفسور خوزه ماریا سیسون

مشاور سیاسی ارشد جبهه

دموکراتیک ملی

درمورد برنامه مذاکرات

۷ مه ۲۰۱۰

به عنوان مشاور سیاسی ارشد در مذاکرات جبهه ی دموکراتیک ملی فیلیپین (جدمف)، من در موقعیتی قرار دارم که از مواضع انقلابی حزب کمونیست فیلیپین (حکف)، ارتش نوین خلق (انخ) و همچنین موضع اکثر نیروهای سیاسی در رابطه با انتخابات ۲۰۱۰ حکومت ارتجاعی باخبر باشم.

در موضع قویا انقلابی حکف، انخ و جدمف، که در بیانیه های سال گرد حکف و انخ آمده، انتخابات ۲۰۱۰ در کلیت و ماهیت اش روند فاسدی از یک سیستم فاسد حاکم است که توسط عمال سیاسی امپریالیسم آمریکا و طبقات استثمارگر محلی بزرگ زاری می شود.

برنامه مذاکرات جدمف از جانب نیروهای انقلابی حکف، انخ و جدمف مورد پذیرش قرار گرفته و آنها بی نهایت از مهیا بودن ضرورت و شرایط عینی برای دست زدن به انقلاب شادند و اعلام نمودند که انتخابات ۲۰۱۰ بیان بدترین خصوصیات یک نظام نیمه مستعمره و نیمه فئودال بوده که باعث بی نظمی و آشوبهای اجتماعی می گردد.

انها حفاظت از محل های رای گیری و گزارشات رسانه ها در مورد عدم ثبات، بی



باز هم در نقد ... بقیه از صفحه آخر

جهان را عرضه می کنند که طبق آن سرمایه داری که در اروپا رشد و نمو کرد نخستین صورت بندی اقتصادی - اجتماعی و آخرین آن است که جهان را به سوی شرایط هوموژنیک (همگونی = همسانی) برده و آن را بر اساس ارزش های غالب در غرب (اروپا و شمال آمریکا) "متحد" و "منسجم" ساخته است. برعکس حامیان این گفتمان، مارکسیست ها و دیگر نیروهای برابری طلب که عمدتاً دارای بینش جهان مدارانه (و انسان مدارانه) هستند، با استناد به فعل و انفعالات تاریخ عمومی جهان بر آن هستند که جوامع پیشاسرمایه داری در دوران قدیم (بطور نمونه در قرون چهاردهم و پانزدهم) نیز نه تنها از همدیگر جدا نبودند، بلکه درون نظام های کم و بیش منطقه ای و شبه قاره ای در رقابت با همدیگر بودند.

بررسی تاریخ عمومی جهان بر خلاف روایت مورخین اروپا محور، نشان می دهد که سیر تاریخ تحول اروپا منجمله ریشه های اصلی تمدن اروپا (غرب) نه تنها "استثنائی" و "بی نظیر" نبوده، بلکه از بسترهای کلیت تمدن بشری که در کشورهای مختلف جهان بوجود آمده و توسعه یافته بودند، نشأت گرفته است.

در این نوشتار بعد از بررسی اجمالی تعریف و تشریح بینش اروپا محوری و مولفه ها و ویژگی های مهم آن به چند و چون ضرورت ایجاد و ترویج بینش جهان محوری (انسان مداری) در تقابل با بینش اروپا محوری می پردازیم.

بینش اروپا محوری چیست و چه می گوید؟

تاریخ شکلگیری و رشد فرهنگ اروپا محوری (اروپا مرکز بینی) که امروزه یک فرهنگ مسلط در نظام جهانی سرمایه است، به قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم (از آغاز دوره رنسانس تا عصر روشنگری) می رسد. این بینش با اینکه خود را به تمام معنی یک پدیده اروپائی تعریف و بیان می کند ولی ادعا دارد که جهان را باید از منظر و مدار اروپائی مورد بررسی و شناخت قرار داد. علیرغم نقد رادیکالی که مارکس و سپس بخشی از مارکسیست ها از بینش اروپا محوری در قرون نوزدهم و بیستم انجام دادند ولی مولفه های این نظرگاه هنوز به عنوان گفتمان های مسلط در خدمت نظام جهانی سرمایه باقی مانده و در عصر بعد از

پایان دوره جنگ سرد در شکل گفتمان های مسلط مثل "تلاقی تمدن ها" در هر دو بخش نظام - کشورهای متفوق مرکز و کشورهای در بند پیرامونی - رایج تر و رسانه ای تر گشته اند. این بینش چه نوع دنیائی را مجسم و بیان می کند و مولفه های اصلی آن کدامین هستند؟ فرهنگ اروپا محوری معتقد است که جهان "غرب" نه تنها از آغاز تولدش "بی نظیر" بوده بلکه یک پدیده ازلی - ابدی است.

به عبارت دیگر، فرهنگ اروپا محوری جهان را به دو بخش مصنوعی و کاذب "غرب" که ازلی - ابدی و بی نظیر است و "شرق" که نمی تواند به بقای خود ادامه دهد، مگر اینکه راه و رسم و شیوه اروپای ازلی - ابدی و بی نظیر را بپذیرد، تقسیم می کند. یکی از تبعات گسترش این بینش تدریس تاریخ شکلگیری تحول و تمدن غرب است که از یونان باستان شروع شده و بعد از گذر از روم به اروپای مسیحی فنودال و بالاخره به سرمایه داری اروپا ختم می گردد. بطور اجمالی مولفه های اصلی بینش اروپا محوری که هنوز هم در مدارس، دانشگاه ها، موزه ها و فکراخبار ها تدریس و تبلیغ می شوند، به قرار زیر هستند:

۱ - این بینش شکلگیری و تحول یونان باستان را که تحقیقاً فراورده و محصول تمدن های بین النهرین و مصر و آفریقای شرقی یعنی دنیای شرق بوده است را منکر گشته و به زور تلاش می کند که تمدن یونان و یونانیان باستان را اروپائی قلمداد کند.

۲ - این بینش بشریت را به نژادهای مختلف تقسیم می کند که پایه های اصلی "بی نظیری" اروپا و وحدت فرهنگی اروپائی را بنا می سازد.

۳ - این بینش، مسیحیت را که با زور به اروپا ضمیمه ساخته است عامل عمده در تضمین وحدت فرهنگی اروپا محسوب دارد و بدین وسیله به پدیده دین یک نقش "فرا تاریخی" داده و جایگاه بی نظیر آنرا ابدی می سازد.

۴ - بالاخره این بینش جهان غیر اروپائی را به خاور نزدیک و خاور دور و میانه بر اساس همان اصل نژاد پرستی و دین گرایی تقسیم می کند.

این چهار مولفه و اجزاء اروپا محوری که به شیوه های متفاوت در دوره های مختلف باهمدیگر ادغام گشته اند در سراسر تاریخ مدرن اروپا به وضوح ملاحظه و دیده می شوند. به هر رو اروپا محوری به معنی واقعی آن یک تئوری اجتماعی نیست چرا که یک تئوری اجتماعی اجزاء مختلف را

به صورت یک چشم انداز جهانی و منسجم در خود جمع می کند ولی اروپا محوری یک بینش متعصبی است که داده های تاریخی و تئوری های اجتماعی را مورد تحریف قرار می دهد. این بینش در انطباق با منافع ایدئولوژیکی جاری خود به یکی از اجزاء خود تکیه کرده و دیگر اجزاء را نادیده می گیرد و برعکس. برای مثال، صدها سال بورژوازی در اروپا نسبت به مسیحیت ابراز عدم اعتماد و حتی تنفر می کرد و دقیقاً بخاطر این امر بود که اسطوره یونان باستان قد علم کرد. ولی بعد از تفوق سرمایه داری بر کلیسا و دیگر نهادهای مذهبی، تاکید بر یونان باستان و یونانیان قدیم کاهش یافت و امروز سرمایه با سلطه بی قید و شرط خود بر دین و مذهب، دیگر آنچنان که باید و شاید به اجداد و اسلاف افسانه ای یونانی خود توجهی نمی کند. شایان ذکر است که برخلاف ادعای مورخین اروپا محور و شرق شناسان غربی، یونانیان قدیم نه تنها "ضد شرقی" نبودند بلکه به طور کلی به این امر آگاهی داشتند که اجداد آنها با مردمان و تمدن های مشرق زمین (مصری ها، فینیقی ها، بابلی ها و...) رابطه خویشاوندی داشته و بخش قابل توجهی از تمدن خود را نیز مدیون تمدن مصری ها و غیره می دانستند. تلاش زبان شناسان اروپا محور در جهت این امر که زبان یونانیان باستان را از بستر اصلی آن (زبان های مشرق زمین) جدا سازند، باعث شد که آنها به تخریب تکامل زبان ها و علوم زبان شناسی در قرن نوزدهم متوسل گردند. امروز زبان شناسان بی غرض اذعان می کنند که زبان یونان باستان را بطه ای نزدیک با زبان های قدیمی سرزمین های فینیقیه و مصر داشته است. ولی زبان شناسان اروپا محور در همکاری با رهبران جنبش ادبی رمانتیسم یک زبان اسرار آمیزی به نام "پروتو آریائی" را اختراع کردند که بدین وسیله افسانه خود مبنی بر اینکه یونانیان قدیم به تمام معنی "آریائی" خالص بودند، را جا انداخته و برای مردم اروپا پذیرش آن را آسان تر سازند.

بطور کلی اروپا محوری بر آن است که از زمانی که اروپا به منطقه سرمایه داری تبدیل گشته و برای رشد خود شروع به فتح جهان کرد، این "حق" به او اعطاء گشت که مناطق دیگر جهان (مشرق زمین) را نیز نمایندگی کرده و حتی مورد قضاوت خود نیز قرار دهد. ولی واقعیت این است که این "نمایندگی" و "اعطای حق" توسط الزامات و ماهیت رشد سرمایه داری دیکته شده و تعیین می گردد. یعنی رشد سرمایه داری که



شکاف اندازانه و پر از قطب سازی (پولاریزاسیون) است، جهان را به دو بخش پیرامونی و مرکز تقسیم می کند. به عبارت دیگر روند شکاف اندازی که ناشی از روند جهانی گرائی (گلوبالیزاسیون) است جهان را بر خلاف ادعای اروپا مداران، به دو بخش مجزا از هم شرق و غرب تقسیم نکرد، بلکه اروپای آتلانتیک را همراه با آمریکای شمالی و ژاپن به مرکزهای مسلط نظام و دیگر نقاط جهان را به کشورهای پیرامونی در بند نظام تبدیل ساخت: به دو بخشی که نه تنها جداناپذیر از هم هستند بلکه مثل دو روی یک سکه لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر می باشند. علت "نمایندگی" دیگر نقاط جهان توسط "غرب" دقیقاً همین پدیده پولاریزاسیون است که امروز با تشدید جهانی شدن سرمایه عمیق تر و فراگیرتر گشته است. امروز نیز مثل گذشته، بینش اروپامحوری همراه با بینش شرق گرائی، با تمام قوا تلاش می کند که این "حق نمایندگی" اروپا را که چیزی غیر از ابدی ساختن پولاریزاسیون نیست در اذهان عمومی مورد توجه قرار دهد. به نظر نگارنده نیروهای چپ مارکسیست و دیگر نیروهای برابری طلب که خواهان پرورش و ایجاد جهان بینی انسان مدار (جهانی محور) هستند باید تلاش کنند که تحریف ها، افسانه سازی ها، دورویی ها و نیرنگ های اروپا محوران و متحدین آنها بویژه شرق شناسان و پسا- مدرنیست ها را رسوا سازند.

ضرورت توسعه بینش

انسان محوری (جهان مداری)

بدون تردید تعبیه و ایجاد یک بدیل جدی با بینش جهان مدارانه (انسان محوری) با اینکه یک وظیفه طولانی و طاقت فرسا است، ولی برای چالشگران ضد نظام سرمایه داری در مبارزه علیه این نظام جهانی، از اهمیت استراتژیکی مهمی برخوردار است. اهمیت ساختمان این بینش ناشی از این امر است که گفتمان های متعلق به نظر گاه اروپا محوری که در حال حاضر به خاطر هژمونی بورژوازی از موقعیت متفوقی برخوردار هستند، بر نقش تعیین کننده و "مافوق تاریخی" فرهنگ در جوامع تکیه کرده و عقب ماندگی و توسعه نیافتگی جوامع کشورهای پیرامونی را تابعی نه از ویژه گی های حرکت سرمایه (و پولاریزاسیون) منبعث از آن بلکه از ویژه گی های فرهنگی آن جوامع قلمداد می کنند. این گفتمان ها به قدری تسلط دارند که امروز حتی بعضی از مارکسیست ها (که من ترجیح می دهم از

آنها به عنوان "مارکسیست های مبتذل" یاد کنم) به دام اروپا محوری افتاده و متعصبانه از "استثنائی" بودن ماهیت و "طبیعت" تاریخ تحول اروپا دفاع می کنند. مضافاً، نظرگاه اروپا محوری که پیوسته "شرق" و "غرب" را به عنوان دو بخش جدا و مستقل از هم محسوب دارد، رابطه دیالکتیکی و لازم و ملزوم و مکمل هم بودن بخش مرکز و بخش پیرامونی را نادیده گرفته و پیروسه انباشت نابرابر بر اساس "مبادله نابرابر" بین کشورهای مسلط مرکز و کشورهای در بند پیرامونی را به کلی انکار می کند. در صورتیکه انباشت نابرابر ضمن اینکه جاده را برای هوموژن سازی (همسائی و همگونی) در کشورهای مرکز مهیاتر می سازد، به همان اندازه عملاً جلوی هر حرکت در جهت همگونی و همسائی سازی را در کشورهای پیرامونی مسدود می کند.

در واقع سرمایه داری واقعا موجود با ایجاد انباشت نابرابر از توسعه نیروهای تولیدی در سطح جهانی جلوگیری کرده و با اعمال شیوه و نحوه انباشت سود نابرابر در آن جوامع عملاً امر "رسیدن به آنها" را که دائماً برای جوامع پیرامونی تبلیغ می کند، به کلی غیر قابل امکان می سازد. این وضع علت اصلی تسلط و تفوق سرمایه داری در سطح جهانی است.

بنابراین تا زمانی که این وضع ادامه دارد سرمایه داری در سطح جهانی موقعیت مسلط و تفوق خود را حفظ خواهد کرد. با اینکه نظرگاه اروپامحوری و دیگر نظرگاه های منبعث از روند تجدد طلبی سرمایه داری نزدیک به ۱۶۵ سال است که توسط مارکس و مارکسیست ها و همچنین دیگر نیروهای برابرتطلب (منجمله آنارشیست ها) مورد نقدی جدی و ریشه ای قرار گرفته اند، ولی کماکان از یک قدرت ایدئولوژیکی قوی بویژه در کشورهای مرکز (منجمله ژاپن) در بین طبقات حاکمه و هم چنین میان طبقات کار و زحمت نیز برخوردار هستند. این امر نشانه ای از هژمونی طبقاتی بورژوازی در سطح جامعه جهانی را بخوبی ترسیم می کند. بورژوازی های کشورهای در بند پیرامونی نیز چه آنهایی که در حاکمیت هستند و چه آنهایی که در خارج از حاکمیت (در درون اپوزیسیون) قرار دارند، نه تنها "بی نظیر" و "استثنائی" بودن راه تکامل در تاریخ اروپا را قبول دارند، بلکه اعتقاد دارند که تنها راه توسعه و پیشرفت برای کشورهای در بند نیز همانا راه "تقلید و دنباله روی" از غرب (اروپائیان آمریکای شمالی و کشورهای اروپای آتلانتیک) است تا بلکه روزی "به

اینان" برسند. ولی واقعیت نشان می دهد که مردمان فرودست کشورهای پیرامونی که تحقیقاً ۸۰ درصد کل جمعیت پنج میلیارد نفری کشورهای جهان سوم را در بر می گیرند، نه تنها کوچکترین بهره ای از این تقلید ها و دنباله روی ها نبرده اند، بلکه قویا و بیش از پیش به قربانیان اصلی پیروسه های دردناک "رسیدن به آنها" بویژه سیاست های "صنعتی سازی" و "خصوصی سازی"، تبدیل گشته اند. برای اینکه چالشگران ضد نظام به عنوان "روشنفکران ارگانیک" و جدی این قربانیان نقش موثری در تعبیه و تنظیم استراتژیهای مبارزاتی خود علیه نظام ایفاء کنند، ضروری است که تضاد موجود بین مرکزها و پیرامونی ها را که "منفجر کننده ترین" تضادی است که سرمایه داری بوجود آورده، نه در حاشیه بلکه در قلب تحلیل های خود قرار دهند.

تا بروز و رشد بحران عمیق ساختاری اخیر نظام جهانی سرمایه از بهار ۲۰۰۸ به این سو، خیلی از گرایش ها و نیروهای متعلق به چپ و سوسیالیسم در تحلیل ها و پروژه های استراتژیکی مبارزاتی خود آن طور که باید و شاید به بُعد امپریالیستی حرکت سرمایه، موقعیت کلیدی قائل نشده و بطور قابل توجه و چشم گیری به بررسی اهمیت آن نمی پرداختند. این گرایش که بویژه بعد از فروپاشی شوروی و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری بین روشنفکران چپ و مارکسیست در دو دهه ۸۰ و ۹۰ دامنگیرتر گشت، نشان داد که آنها شدیداً تحت تاثیر آموزش های مربوط به بینش اروپامحوری که در گفتمان های جدید، "پایان تاریخ"، "ظهور آخرین انسان" و "تلاقی تمدن ها" منعکس بودند، قرار داشتند. در این دوره ۲۰ ساله، خیلی از چپ ها منجمله بخشی از مارکسیست ها، از استعمال واژه امپریالیسم حذر کرده و آنرا حتی غیر علمی اعلام کردند. در عوض آنها از واژه هائی چون سرمایه بین المللی و یا "سرمایه فراملی" که به نظرشان عینی و علمی تر می رسید، استفاده کردند. مثل اینکه جهان ما فقط توسط قوانین اقتصادی تنظیم و اداره می گردد و دولت ها، سیاست ها و دیپلماسی ها و ارتش ها و توان های طبقاتی بطور روشن و قویا از صحنه جهان رخت بر بسته اند! در صورتیکه بررسی تکامل سرمایه داری نشان می دهد که پدیده امپریالیسم معجونی از الزامات و قوانین برای باز تولید نظام سرمایه در سطح جهانی است و اتحادها و ائتلاف های اجتماعی، ملی و بین المللی که پیوسته در حال تعبیه و تنظیم استراتژی های سیاسی



هستند، در خدمت بازتولید سرمایه قرار دارند. به کلامی دیگر جهان ما برخلاف ادعاهای حامیان اروپامحور و مبلغین پسا - مدرنیسم آنها بیش از هر زمانی در گذشته به ملت - دولت ها (کشورها) و کشورها به ملیت های گوناگون و ملیت ها هم به طبقات مختلف تقسیم شده اند. در واقع ، آنچه که مرز و بوم نمی شناسد و حامیانش علم پایان تاریخ و ظهور انسان گلوبال را به اهتزاز درآورده اند، چیزی به غیر از خود سرمایه نیست که با حرکت لاینقطع خود "گلوبالیزاسیون" جهان را به سوی آپارتاید و قطب سازی (پولاریزاسیون) افقی و عمودی در سطح کره خاکی به پیش می برد .

بنابر آن چه که گفتیم:

۱ - نقد و رد بینش اروپا محوری که یکی از تبعات تجدطلبی عصر روشنگری است ، به هیچ وجه به معنی نفی و یا حتی کم بها دادن به گسست کیفی که پدیده ی سرمایه داری نمایشگر آن در تاریخ عمومی جهان است و پیشرفت و توسعه ای که این نظام (ولو محدود و نسبی از لحاظ تاریخی) در زمان آغاز پیدایش و رشد خود بوجود آورد، نیست. نقادی و مبارزه علیه دیدگاه اروپامحوری از زمانی شروع گشت که بخش بزرگی از نیروهای مترقی و انسان محور بویژه خیلی از مارکسیست ها، روی تضادهای درنگ و تامل کردند که نظام جهانی سرمایه در سراسر جهان ایجاد کرده بود.

۲ - تردیدی بر این امر نیست که این نظام که امروز با یک بحران عمیق ساختاری روبرو گشته است، بویژه در سی سال گذشته "جهان را فتح کرد" و برای سرمایه بازاری "آزاد" به بزرگی کره خاکی بوجود آورد، اما آنرا "همگون" و جهانیان را "یکسان" نساخت. گسترش این نظام بر خلاف ادعاهای حامیان که پذیرش بازار آزاد و دیگر ویژه گی ها و ارزش های "دنیای غرب" برای بشر رستگاری، امنیت، حقوق، دموکراسی و ... به ارمغان می آورد ، تا آنجا که قدرت داشت جهان را به شکل عجیب و غریبی پولاریزه ساخته و آنرا عموماً به شیوه قهرآمیزی به دو بخش مکمل و لازم و ملزوم "مرکز" و "پیرامونی" تقسیم کرد .

۳ - بررسی قابل تامل تاریخ تکامل این نظام بخوبی نشان می دهد که این نظام دقیقاً به خاطر حاکمیت منطق حرکت سرمایه بر جوهر و ماهیت آن بطور ناگزیر از ابتدا یک نظام امپراطوری بود. هدف این نظام از همان اوان تولدش انباشت نابرابر هر چه بیشتر سود و ثروت و قدرت از طریق استثمار عمدتاً کارگران خودی "کشورهای

مرکز" از یک سو و غارت و تاراج منابع طبیعی و انسانی کشورهای دربند پیرامونی و انتقال آنها به حساب اولیگوپولی های حاکم در کشورهای مرکز از سوی دیگر بوده است. بر اساس این روند تاریخی، این نظام نمی تواند جهان ما را به آن صورتی که قربانیان نظام می خواهند و آرزو دارند ببینند، در آورد. اکثریت قابل توجهی از مردم جهان، برخلاف رسانه های گروهی جاری و اکثر اکادمیسین ها و دولت مردان اروپامحور و پسا - مدرنیست، به شیوه ها و شکل های متنوعی انگاشت و عملکرد جهانی شدن مُم بریده سرمایه را رد کرده و خواهان جهانی شدن انسان ها بر محورها و مدارهای همگونی، همبستگی، و همدلی با چشم اندازهای سوسیالیستی هستند.

نتیجتاً ضروری است که چالشگران ضد نظام به عنوان روشنفکران ارگانیک با تمرکز، تامل و تحلیل از اوضاع جهان معاصر بر روی توسعه نابرابر منبعث از نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) به مبارزه بی امان خود علیه بینش اروپامحوری و آموزه های کاذب آن مثل ظهور "انسان گلوبال"، "پایان تاریخ" و "تلاقی تمدن ها" شدت بخشند . تنها از این راه است که نیروهای ضد نظام امکان تعبیه یک استراتژی که توسط آن قربانیان نظام را از یوغ نابرابری های حاکم رها ساخته و جاده را برای گذار به دنیایی پر از همگونی ها ، همزبانی ها ، همبستگی ها بین مردمان جهان آماده سازند .

ن.ناظمی - اردیبهشت ۱۳۸۹



از نامه های رسیده ... بقیه از صفحه آخر

اما نه شرایط وخیم اقتصادی برطرف شده اند و نه آزادیهای سیاسی برقرار شده اند. از نارضایتی مردم نیز چیزی کاسته نشده است. برعکس، همه عوامل از تقلب بزرگ تاکنون در جهت تشدید بحران حرکت کرده اند.

علت اصلی اینکه مردم دیگر به تظاهرات خیابانی نمی پردازند یا شبها از پشت بامها شعار نمی دهند اینست که پی برده اند این شکل از مبارزه دیگر کارایی ندارد. تا چند ماه پیش، زمانی که مسئله اساسی برای جنبش به نمایش گذاشتن کمیت خود، زدودن مشروعیت داخلی و بین المللی حکومت و

شناختن دوستان و دشمنان واقعی خود بود، این اشکال مبارزه لازم و ضروری بودند. اما هم اکنون واضح شده است که: کسی بجز مزدوران و جیره خواران حکومت از احمدی نژاد حمایت نمی کند، اصلاح طلبان بیش از اینکه به فکر برکناری احمدی نژاد باشند، نگران انقلاب و سقوط جمهوری اسلامی هستند. حکومت در داخل و خارج از ایران کاملاً رسوا و بی آبرو شده است، بطوری که دیگر نه تنها آبرویی برایش نمانده که نگران از دست رفتن آن باشد، بلکه سعی می کند با به نمایش گذاشتن وحشیگری و درنده خویی خویش مردم را مرعوب کند. بنابراین پافشاری بر اشکال مبارزاتی قبلی بی دلیل است. باید از هم اکنون به فکر اشکال مبارزاتی جدیدتر و منطبق با توازن قوا و وظایف مرحله ای جنبش بود. اگر قرار بر این است که جنبش برای رسیدن به هدف باشد نه جنبش برای جنبش، ضروری است که به سمت اعتصاب عمومی و در نهایت قیام مسلحانه حرکت کند. کسانی که با پافشاری بر روی اشکال مبارزاتی قبلی می خواهند جنبش را از توسل به اشکال مبارزه جدید باز دارند، مانع رسیدن جنبش به هدف نهایی هستند. هدف نهایی نابودی جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و عدالت اجتماعی است اما هستند کسانی که هدفی غیر از این دارند ولی می خواهند خود را همراه و حامی جنبش معرفی کنند. همچنین هستند کسانی که از روی نا آگاهی سعی دارند جنبش را در مسیری غلط بیاندارند که از طریق آن به هدفش نمی رسد.

اگر قرار باشد که جنبش عمومی ضد دیکتاتوری به مرحله بالاتری ارتقاء یابد، این مسلماً مرحله ای خواهد بود که با سازمانیابی مستقل مردم و نفی تمام جناحهای حکومتی و راههای اصلاح طلبانه همراه است. مرحله ای که در آن توده های کارگر و ستمدیده با اعتصاب عمومی سیستم سرمایه داری را فلج می کنند و شوراها و کمیته های خود را تشکیل می دهند و رهبری طبقه کارگر که قادر است انقلاب را به پیروزی رساند بر جنبش برقرار می شود. برای اصلاح طلبان و کل اپوزیسیون بورژوازی این شکستی خرد کننده است. آنها حاضرند هزاران احمدی نژاد را تحمل کنند اما چنین روزی را نبینند! بنابراین چاره را در این می جویند که مانع از ارتقاء کمی و کیفی مبارزات شوند.

بر چنین زمینه ای است که ما باید فراخوان اصلاح طلبان برای تظاهرات در سالروز تقلب بزرگ را بررسی کنیم. آنها سعی دارند شکل مبارزه را به تظاهرات، آن



هم تظاهراتی بدون سازماندهی و در چارچوب اساس جمهوری اسلامی (هم از نظر شعارها و هم از نظر نحوه حرکت و اعمال تظاهرکنندگان) محدود کنند. آنها می دانند که مردم پراکنده و بی سازمان که عدم استفاده از خشونت مثل یک جرم مذهبی به آنها دیکته شده است در مقابل مزدوران تعلیم دیده و تا دندان مسلح رژیم شانس برای پیروزی ندارند. با این وجود پبایی مردم را به خیابان فرا می خوانند و آنها را در چنگ دژخیمان رژیم رها می سازند. از این طریق نیروی مردم معترض هدر می رود، هر بار با مشاهده تلفات دادن و نتیجه نگرفتن، رغبت آنها به شرکت در تظاهرات بعدی کمتر می شود و جنبش دچار فرسایش می شود و سیر نزولی می پیماید. هدف اصلاح طلبان این است که سیر نزولی را تا آنجا ادامه دهند که دیگر کسی حاضر به آمدن به خیابان نباشد. آنگاه می توانند با خیال راحت به اختلافات قوه مجریه و قوه مقننه جمهوری اسلامی دامن زنند و مبارزه خود برای قدرت را از فراز سر مردم به پیش برند. باید توجه داشت که اگر در چند ماه پس از انتخابات اصلاح طلبان عمدتاً در اندیشه استفاده از جنبش مردمی به عنوان ابزار فشار بر جناح مقابل بودند، پس از اینکه از یک طرف مشخص شد که جناح مقابل تمام پلهای پشت سرش را خراب کرده (به عبارتی در حال فرار به جلو است) و از طرف دیگر نیز مشخص شد که اصلاح طلبان ظرفیت کنترل جنبش را ندارند و جنبش مردمی کلیت رژیم را هدف گرفته است، دیگر این اهرم فشار را کنار گذاشتند. اگر چه هنوز هم بسته به دوری یا نزدیکی اپوزیسیون بورژوایی (اعم از اصلاح طلبان داخلی، لیبرالها، جمهوریخواهان تبعیدی و ...) به قدرت، گرایش به استفاده از این اهرم متغییر است ولی به هر حال جنبش مردمی در بهترین حالت چیزی جز یک اهرم موقتی نخواهد بود. هدف اپوزیسیون بورژوائی حداکثر این بوده که با به نمایش گذاشتن جمعیت در خیابانها به دولت فشار وارد کند و راه را برای چانه زنی بر سر قدرت باز کند نه اینکه از قدرت این جمعیت برای سرنگونی دولت و برقراری آزادی (حتی آزادی و دموکراسی نیم بند بورژوائی) استفاده کند.

حتی اگر مثل چند روز پس از انتخابات یا روز عاشورا مردم موفق شوند که خیابانها را (بر خلاف میل اصلاح طلبان) تصرف کنند، امکان استفاده از این پیروزی و تکمیل آن وجود ندارد و رژیم خواهد توانست پس از مدتی خیابانها را پس بگیرد زیرا نه رهبری

منسجمی که خواهان و قادر به تسخیر قدرت سیاسی باشد وجود دارد و نه توده ها قادرند در دراز مدت بدون تشکل و بکارگیری تاکتیکها و وسایلی که برای نبرد قطعی لازم است، بر مزدوران رژیم پیروز شوند.

حال مسئله اینست که کدام رهبری قادر به تسخیر قدرت سیاسی و بکار گرفتن آن در جهت منافع کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان است و کدام نیرو قادر است چنین رهبری را تضمین کند و انقلاب را به پیروزی رساند؟ این رهبری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان و نیرویش توده های متشکل شده در شوراها هستند. اما شوراها به یکباره و مستقل از شرایط مبارزه یا با فراخوان عدهای خاص پدیدار نمی شوند. نطفه آنها در جریان مبارزات کارگران و زحمتکشان و بخصوص از طریق اعتصابات به وجود می آید. با تلفیق خواستههای اقتصادی و سیاسی و افزایش آگاهی و روحیه مبارزه جویی کارگران، کمیته های اعتصاب به شوراها تبدیل می شوند. شوراها می توانند وسیع ترین و ستم دیده ترین توده ها را متشکل کنند و نیروی آنان را که تاکنون فقط برای تولید سود برای سرمایه داران بکار گرفته می شده، برای رها سازی ایشان بکار گیرند. البته به یاد داشته باشیم که نباید به جریان خودبخودی دل بست. بدون فعالیت آگاه گرانه منظم، سراسری شدن و سیاسی شدن جنبش کارگری (سیاسی به معنی سیاست کارگری نه سیاست بورژوائی) دچار اختلال می گردد و در شرایطی که کارگران و زحمتکشان ایران سالها زیر فشار رژیم های استبدادی از سیاست به کنار زده شده بودند، و اپوزیسیون بورژوائی برای سوء استفاده از نیروی آنان کمین کرده است، این روند به سادگی و به صورت خودبخودی طی نخواهد شد.

اصلاح طلبان مخالف چنین روندی هستند و با تمام قوا جلوی آن می ایستند. حتی پس از تشکیل شوراها هم مسئله سیاست حاکم بر آنها به عنوان مسئله ای مرکزی، باقی خواهد بود. اگر سیاست صحیح کارگری در آنها اعمال نشود، خیلی راحت به ابزاری در دست بورژوائی تبدیل خواهند شد و تغییر ماهیت خواهند داد.

بنابراین طبقه کارگر نمی تواند به همان اشکال و وسایل مبارزه ای متوسل شود که بورژوائی و خرده بورژوائی بدان متوسل می شوند زیرا هدف هر کدام متفاوت است و وسایل متفاوت نیز در خدمت هدفهای متفاوت هستند. تظاهرات خیابانی بدان شکل که مقبول اپوزیسیون بورژوائی است،

برای کارگران نفعی ندارد و آنها را به گوشت دم توپ بورژوائی تبدیل می کند. کارگران و زحمتکشانی که به آگاهی طبقاتی دست یافته اند، حتی آن زمان که تظاهرات خیابانی برگزار می نمایند، تظاهراتشان از نظر شعارها، انضباط، نحوه مواجهه با سرکوبگران و ... با تظاهرات «سبز» متفاوت است. هدف آنها تظاهرات بخاطر تظاهرات، یا اعمال فشار به نفع سیاستمداران فاسد و فرصت طلب بورژوائی نیست، بلکه به زانو در آوردن رژیم استعمارگران است. آنها در هر قدم به فکر ارتقاء کمی و کیفی مبارزه هستند و نیرویشان را با درجا زدن در یک شکل مبارزه هدر نخواهند داد. اگر غیر از این باشد باید اعتراف کرد که کارگران به عنوان یک طبقه در جنبش حضور ندارند و آنهایی هم که به صورت پراکنده، اینجا و آنجا حاضر می شوند، در جریان عمومی حل شده و مورد سوء استفاده جریان «سبز» قرار می گیرند.

در اینجا برای مشخص تر شدن موضوع، به یک تجربه از مراسم روز جهانی کارگر اشاره می شود. جمعی از فعالین و حامیان جنبش کارگری تحت عنوان «شورای برگزاری روز جهانی کارگر» فراخوانی برای برگزاری تظاهراتی به مناسبت روز جهانی کارگر در مقابل وزارت کار داده بودند. آنها اعلامیه ای رادیکال را به همین مناسبت انتشار داده بودند که در آن هیچ اثری از توهم به جناحهای حکومت نبود و کل حاکمیت سرمایه داری را نفی می کرد. اتفاقاً گروهی نیز با عنوان «کارگران سبز» نظیر همین فراخوان را برای تظاهرات داده بودند. لازم به تذکر نیست که اهداف اعلام شده (و اعلام نشده) دو فراخوان فوق کاملاً متفاوت بوده است. ولی جالب اینجاست که مکان هر دو تظاهرات یکی بوده است (مقابل وزارت کار) و زمانی که آنها برای شروع تظاهرات اعلام کرده بودند نیز فقط یک ساعت با هم تفاوت داشت. یعنی عملاً یکی بودند. آیا این تصادفی بوده است؟ پذیرفتن تصادفی بودن ماجرا منطقی به نظر نمی رسد. منظور این نیست که تبنانی یا توطئه ای در کار بوده. علت یکی شدن دو تجمع این بود که آنها (یکی آگاهانه و یکی نا آگاهانه) در خدمت یک سیاست قرار داشتند که آن هم سیاست بورژوائی بود. شعارهایی بر ضد حکومت داده شدند و درگیریهایی صورت گرفت. عدهای از مردم مضروب یا دستگیر شدند و چند نفر از مزدوران حکومت نیز گوشمالی داده شدند. ولی به نظر نمی رسد این تظاهرات کمکی به ارتقاء کمی



از هر دری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

کلونیالیسم جدید: پنتاگون

آفریقا را به مناطق نظامی

تبدیل می کند

ریک روزوف - ۵ مه ۲۰۱۰

سال گذشته فرمانده آمریکا در فرماندهی آفریقا (AFRICOM)، ژنرال ویلیام وارد، گفت پنتاگون در قاره آفریقا با ۳۵ کشور از ۵۳ کشور همکاری نظامی دارد "که نشان دهنده ی شبکه ای است که آمریکا در قاره تنیده است" (وزارت دفاع آمریکا، ۱۸ مارس ۲۰۰۹)

به مثابه اولین فرماندهی نظامی منطقه ای ایجاد شده در قرن جدید، اولین بعد از پایان گرفتن جنگ سرد، و اولین در ۲۵ سال اخیر، فعال نمودن آفریکوم که مقدمتاً زیربنا فرماندهی اروپایی آمریکا در اول اکتبر ۲۰۰۷ کارش شروع شد و یک سال بعد به صورت نهادی مستقل درآمد، نشان دهنده ی اهمیت آفریقا در استراتژی جهانی آمریکا از نظر برنامه ریزی بین المللی نظامی، سیاسی و اقتصادی می باشد.

مناطق تحت نظر آفریکوم تعداد هرچه بیشتری از ۵۳ کشور آفریقا است منهای مصر که زیر نظر فرماندهی مرکزی آمریکا قرار دارد و جمهوری دموکراتیک صحراوی عرب (صحرای غربی) که عضو اتحادیه آفریقا است اما آمریکا و هم پیمانان ناتواش، آن را جزئی از مراکش می دانند که در سال ۱۹۷۵ به تصرف درآورد. بدین ترتیب فرماندهی های پنتاگون شامل: فرماندهی اروپایی، فرماندهی مرکزی، فرماندهی منطقه پاسیفیک، فرماندهی جنوب، و فرماندهی شمال (که در سال ۲۰۰۲ تشکیل شد) می شود.

آمریکا به تنهایی فرماندهی نظامی چند

روشنفکران و دیگر اقدار متوسط، کارگران و زحمتکشان را نیز به صحنه کشاند. ممکن است در کوتاه مدت به نظر برسد (و فقط به نظر برسد) که فعالین کارگری عرصه مبارزه را رها کرده اند ولی در دراز مدت تشکیل صف مستقل کارگران و زحمتکشان اثر خود را نشان خواهد داد. تنها هنگامی که طبقه کارگر در صف مستقل خویش به میدان آمده باشد می تواند هژمونی خود را بر اقدار بینابینی برقرار کند، تأثیر این عمل هزاران بار بیشتر از گفتمان تنوریک روشنفکران چپگرا و تلاش آنها برای «مقاعد» کردن خرده بورژوازی است.

ف.گ. - اردیبهشت ۱۳۸۹



بجز نوشته هایی که

با امضای تحریریه

منتشر می گردد و

بیانگر نظرات

حزب رنجبران

ایران می باشد، دیگر

نوشته های مندرج

در نشریه رنجبر به

امضا های فردی است

و مسئولیت آنها با

نویسندگانشان

می باشد.

جنبش عمومی بر علیه حکومت و هدایت آن به مسیری صحیح کرده باشد. فردای روز کارگر اوضاع به حالت عادی بازگشت و تا سالگرد تقلب بزرگ به همین حال می ماند و آنوقت همین سناریو باز هم تکرار می شود. «شورا» باید استقلال طبقاتی کارگران را در عمل و نه فقط در بیانیه اعلام می کرد. برای مثال چه لزومی داشت که تظاهرات در مقابل وزارت کار رژیم و در منطقه ای برگزار شود که عمدتاً اقدار متوسط به بالای جامعه در آن ساکن هستند و سرکوبگران حکومت نیز در آنجا نسبت به خیلی از نقاط تهران برتری دارند؟ در شهرستانها نیز وضع به همین صورت بود، هم «شورا» و هم سبزه تظاهرات را در مقابل ساختمانهای دولتی اعلام کرده بودند. یا چه لزومی داشت که محل و زمان تجمع از قبل به صورت عمومی اعلام شوند تا سرکوبگران از آن اطلاع یافته و فرصت جمع آوری و تمرکز نیرویشان را داشته باشند؟ این فقط در صورتی پذیرفتنی است که هدف فراخوان دهندگان کشاندن روشنفکران و اقدار متوسط به بالا به تظاهرات باشد، یعنی کسانی که از طریق اینترنت یا ماهواره از فراخوان آگاه می شوند، به صورت پراکنده به محل می آیند، شعار می دهند و با سرکوبگران درگیر می شوند، ولی در نهایت پس از چند ساعت متفرق شده و به خانه شان باز می گردند. فعالین «شورا» می توانستند بجای اینکار، با در نظر داشتن امکانات و توانایی شان، گروههایی را به محلات کارگری و فقیر نشین، کوره پزخانه ها و زاغه نشینها بفرستند تا مردم آن نواحی را که همیشه (چه توسط حکومت و چه توسط اپوزیسیون بورژوازی) از سیاست کنار زده شده بودند را به سیاست فرا خوانند. با آنها درباره مشکلاتشان، کارشان، محل سکونت شان و خواسته هایشان به گفتگو بنشینند و راه حل هایی را پیش پای آنها بگذارند؛ می توانستند در مورد مسائل سیاسی روز بخصوص طرح حذف یارانه ها و وضع سایر هم زنجیرانشان با آنها صحبت کنند، لزوم متشکل شدن و مبارزه متحد را به آنها نشان دهند، درباره اهداف و روشهای مبارزه و چالشهای پیش رو آگاهشان سازند و ... هیچ لزومی هم نداشت که کارشان حتماً سر و صدا ایجاد کند و به تظاهرات خشونت آمیز و برخورد با نیروهای امنیتی رژیم منتهی شود. برعکس، بهتر است که تا زمان آماده شدن برای چنین برخوردی از آن اجتناب شود. برای این کارها دیر نشده است. می توان بجای دل خوش کردن به



وظیفه ای منطقه ای را در تمامی جهان دارد، روندی که بعد از جنگ جهانی دوم توسط آمریکا شروع شد و برای اولین بار در قرن بیستم به مثابه ابر قدرت نظامی ظاهر گشت.

تا اول اکتبر ۲۰۰۸ آفریقا شدیداً تحت فرماندهی اروپا قرار داشت بجز مصر و سیشل و کشورهای شاخ آفریقا (جیبوتی، اریتره، اتیوپی، کنیا، سومالی و سودان) که زیر نظر فرماندهی مرکزی بودند و سه کشور جزیره ای و کشورهای ساحل شرقی در اختیار فرانسه (کومور، ماداگاسکار، موریس، و رئونیون) که تحت فرماندهی پاسیفیک قرار گرفتند.

یک ماه قبل از این که آفریکوم دوره ی یک ساله اش را زیر نظر فرماندهی اروپا در سال ۲۰۰۷ بگذراند، ریان هانری نماینده ی سیاسی اصلی تحت نظر وزارت دفاع گفت "به جای سه فرماندهی مختلف که آفریقا را در ارجحیت سوم و یا چهارم قرار می دهند، یک فرماندهی خواهیم داشت که بالاترین ارجحیت اش آفریقاست" (فرانس پرس - ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۷)...

در اواخر همان ماه، پنتاگون تاکید کرد که آفریکوم تیمهای منطقه ای "در شمال، شرق، جنوب، مرکز و غرب آفریقا و در مجموع تقسیم اتحادیه آفریقا به ۵ منطقه اقتصادی..." برای ادغام آنها با یک دیگر خواهد ساخت... "یک تیم مسئول منطقه شمال از موریتانی تا لیبی خواهد شد؛ دومی بلوک کشورهای شرق آفریقا - سودان، اتیوپی، سومالی، اوگاندا، کنیا، ماداگاسکار و تانزانیا را زیر نظر خواهد گرفت؛ سومی فعالیتش را در بخش بزرگی از جنوب از جمله آفریقای جنوبی، زیمبابوه و آنگولا... پیش خواهد برد؛ تیم چهارم در بخش مرکزی آفریقا تمرکز خواهد داد کشورهای آفریقای مرکزی نظیر کنگو، چاد و کنگو برونز اوایل؛ و تیم پنجم در بلوک کشورهای غرب نظیر نیجریه، لیبیا، سیرالئون، نیجر و صحرای غربی (اخبار دفاعی - ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷)

... سه سال پیش گزارش شد که پنتاگون "توافقاتی در مورد دسترسی به پایگاه هوایی و بنادر در آفریقا و امکانات حفاظت نیروهای امنیتی در گابون، کنیا، مالی، مراکش، نامیبیا، سائو تومه و پرنسیپ، سنگال، تونس، اوگاندا و زامبیا" در شمال، شرق، غرب، مرکز و جنوب آفریقا را به دست آورده است (سینخوا - ۲۸ مه ۲۰۰۸) آفریکوم در صدد ایجاد یک مرکز فرماندهی در قاره آفریقاست - مراکز فرماندهی جاری کنونی آن در اشتوتگارت آلمان، هم چنین

در کامپ لومونیه جیبوتی به مثابه مرکز فعلی در قاره است - با ۵ مرکز تابع در شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز آفریقا... در هر یک از ۵ منطقه جغرافیایی فوق یک تیپ ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ نفری با استاندارد ناتو برای ایجاد شدن در امسال در نظر گرفته شده است...

در سالهای اخیر نیروی دریایی آمریکا برای آفریکوم ایستگاههای دریایی در گینه، گابون، غنا، سنگال، سائوتومه و پرنسیپ و توگو که جمله گی به استثنای سنگال که در ارتباط با بخش شمال است، در خلیج گینه قرار دارند، تهیه دیده است...

در بخش زمینی، پنتاگون ارتشهای لیبیا، رواندا، اوگاندا و اتیوپی را به قائم مقامی نظامی در دو انتهای قاره تبدیل کرده است. از سال ۲۰۰۶ ارتش لیبیا کاملاً دوباره سازماندهی شد (فرماندهی آفریکوم - ۲۹ آوریل ۲۰۱۰)...

آمریکا کشورهای آفریقای را به بهانه ی ایجاد امنیت در قاره آفریقا به شبکه ی نظامی می کشاند. وظیفه ی آفریکوم به مثابه یک قدرت نظامی عبارت است از استفاده از خشونت نظامی برای دست یابی به مزایای اقتصادی و سیاسی - جهانی.

* * * * *

روزانه ۱۸ سرباز قدیمی دست

به خودکشی می زنند.

ریک مایز - ۲۴ آوریل ۲۰۱۰

آمارنگران کننده ای نشان می دهد که از میان نظامیان قدیمی به طور متوسط ماهانه ۹۵۰ نفر دست به خودکشی می زنند که توسط دایره ی مربوط به نظامیان قدیمی مورد مداوا قرار می گیرند.

۷٪ خودکشیها با موفقیت انجام می گیرد و ۱۱٪ از آنها ای که بار اول موفق نشده بودند در جریان ۹ ماه مجدداً دست به خودکشی می زنند.

آمار اداره نظامیان کهنه کار که در حال توسعه بخش جلوگیری از خودکشی نیز می باشد، حاکی از آن است که ۱۸ خودکشی به طور روزانه در میان نظامیان قدیمی صورت می گیرد که تنها ۵ نفر از آنها توسط نهاد فوق مورد معالجه قرار می گیرند...

بخش کلیدی داده های مربوط به خودکشی ها نشان می دهد که درصد خودکشی بین نظامیان ۱۸ تا ۲۹ ساله که از خدمات نهاد فوق بهره می گیرند، پائین تر است...

دست زدن به خودکشی در میان نظامیانی که در عراق و افغانستان بوده اند، مسئله مرکزی در میان خودکشی ها است. در سال مالیاتی ۲۰۰۹ که در ۳۰ سپتامبر پایان می گیرد، ۱۶۲۱ خودکشی مردان و ۲۴۷ خودکشی زنانی که در عراق و افغانستان خدمت کرده اند گزارش شده که از میان آنها ۹۴ مرد و ۴ زن جان خود را از دست دادند.

گرچه تعداد زنانی که دست به خودکشی می زنند بیشتر است، اما در انجام خودکشی مردان موفق تر می باشند. علت این است که زنان کمتر از مردان خشونت به کار می برند و کمتر آدم می کشند.

* * * * *

خبرگزاری هرا -

۲۴ آوریل ۲۰۱۰

در طول فروردین ماه بیش از ۳۷۵۱۹ مورد نقض حقوق کارگران، ۵۳۷ مورد نقض حقوق دانش جویان، ۲۵۵ مورد نقض حقوق فعالین سیاسی و مدنی در حوزه ی آزادی اندیشه و بیان، ۳۴ مورد صدور و اجرای حکم اعدام، ۵۹ مورد شکنجه و نقض حقوق زندانیان سیاسی در زندانها، دست کم ۷ مورد کشته شدن شهروندان مرزنشین، ۱۲۴ مورد بازداشت و نقض حقوق اقلیتهای ملی و ۶۸ مورد بازداشت و نقض حقوق اقلیتهای مذهبی را شاهد بوده ایم.

به گفته مرکز آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در طی ماه اخیر اخراج کارگران و تعطیلی کارخانه ها و شرکتها و در نتیجه آماری کاری، با رشد فزاینده ای روبه رو بوده تا جایی که به گفته ی دبیرکل خانه ی کارگر به صورت متوط ماهانه شاهد تعطیلی ۱۶۶ واحد تولیدی هستیم. هم چنین دست کم ۳۷۵۰۰ کارگر نیز در ماه گذشته، توسط کارفرمای خود اخراج شدند و کارگران نیز حداقل ۱۱ تجمع اعتراضی برای احقاق حقوق خود در بسیاری از مناطق کشور برپا کردند.

مرگ ۴ زندانی بر اثر شکنجه جسمی نیز از موارد عمده ی نقض حقوق بشر در فروردین ماه محسوب می شود. هم چنین به این مسئله نیز باید اشاره کرد که شرایط بد زندانها، فشارهای وارده و بلا تکلیفی، بسیاری از زندانیان سیاسی را بر آن داشته تا با اعتصاب غذا اعتراضات خود را به شرایط موجود علنی نمایند





* * * * *

قدرت متمرکز شده

کاب هائیتی. دولت هائیتی تحت انتقادشدهی در رابطه با مقابله با زلزله ۱۲ ژانویه قرار دارد که بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر را کشت و باعث صدمه ی بیش از ۱۲۰٪ تولیدناخالص ملی تمامی کشورهای فقیر جزایر کارائیب گردید.



تمامی نماینده گان مجلس و یک سوم نماینده گان سنا دیگر حضور ندارند و زلزله باعث شد تا انتخابات این مجلسها در ماه فوریه صورت نگیرد.

سب واکر گزارش گر الجزیره از پورت نو پرنس گزارش می کند که " پارلمان به مثابه بخشی از حاکمیت دیگر وجود ندارد و مردم از این مسئله نگرانند."

"این باعث شده که قدرت در دست رئیس جمهور و کمیسیون بین المللی که رئیس جمهور سابق آمریکا بیل کلینتون به مثابه دستیار رئیس جمهور به وجود آورد، متمرکز شود."

"مردم می گویند که اداره روزانه کشور از دست آنها خارج شده است."

کمیسیونی که از جمله شامل ژان ماکس بل ریو وزیر امور خارجی ماوراء دریاها می شود ۹.۹ میلیارد دلار پول خارجی برای دوباره سازی در اختیار می گیرد که در کنفرانس ماه مارس قول آن داده شد. این مبلغ ۴۰٪ زیادتیر از تولید ناخالص ملی هائیتی است.

اما بسیاری از تظاهرکننده گان می گفتند که پروال کشور را به قدرتهای خارجی فروخته و کمیسیون به حق حاکمیت هائیتی تجاوز می کند.

ماکسیم جفرارد یکی از تظاهرکننده گان فریاد می زد: "پروال باید قدرت را رها کند و محاکمه شود." او یک خائن است چون که می خواهد کشور را به خارجیان بفروشد."

طرحی دوزوکلکی

کلود لوئیس یک معلم ۲۹ ساله ی مدرسه ابتدائی می گفت: " پروال از بروز این درام استفاده کرد تا کشور را به عقب برگرداند و از این موقعیت به نفع خویش سود ببرد."

"به جای این که نگاه او به سوی مردم باشد، او سریعاً طرحی دوزوکلکی جورکرد تا گروه کوچکی که دور و بر او هستند یعنی بورژوازی سودببرد."

زمانی که تظاهرکنندگان می خواستند از دیوار قصر رئیس جمهور به داخل نفوذ کنند، گاز اشک آور به سوی آنها پرتاب شد.

در دیگر شهرها نیز از بروز تظاهرات کوچک تر گزارش شده است: در جنوب در شهرهای جاک مل، میراگوآن و نیپ، در شمال غربی در گونائوی و در بندر شمالی شهر

امتناع دولت ایران از اعلام نرخ بی کاری

دوپیچه وله: به نوشته های رسانه های ایران، هم زمان با بالاگرفتن بحران تولید و تشدید معضل بیکاری، دولت نیز از اعلام نرخ بیکاری خودداری می کند. در همین حال، ابعاد گسترده ی رکود در صنایع ایران حتی در رسانه های رسمی نیز بی بازتاب نمانده است...

روزنامه اصول گرای "تهران امروز" در شماره روز سه شنبه ۳۱ فروردین خود از عدم اطلاع رسانی دولت از نرخ بیکاری در فصل زمستان ۱۳۸۸ و برای کل این سال خبر داده است...

در حالی که طبق آمار رسمی نرخ بیکاری ۱۱/۳٪ است، کارشناسان مستقل و فعالان بخش خصوصی و کارگری... نرخ واقعی بیکاری را ۲۵٪ می دانند.

* * * * *

مردم هائیتی خواستار استعفای رئیس جمهورند

۱۲ مه ۲۰۱۰

تظاهرکننده گان در هائیتی خواستار استعفای رئیس جمهور شده و وی را متهم کردند که بروز زلزله ی ویران گر ماه ژانویه را بهانه ای برای باقی ماندن در قدرت قرار داده است.

حدود ۱۰۰۰ تظاهرکننده روز دوشنبه به خیابان ریختند تا رنه پروال را که گفته بود چنان چه در ماه نوامبر انتخابات ریاست جمهوری برگزار نشود، تا ماه مه آینده در قدرت باقی خواهدماند، مورد انتقاد قرار دهند.

دوره ریاست جمهوری رنه پروال در فوریه به پایان رسید، اما مقامات رسمی گفتند که شک دارند که انتخابات در ماه نوامبر صورت بگیرد چون که زلزله ثبت کننده آراء و محلهای رای گیری را از بین برده است.

این تظاهرات اعتراضی توسط نزدیک به ۴۰ حزب سیاسی و دیگر گروههای اپوزیسیون ترتیب داده شده بود.

این تظاهرات سرکوب شد و در اجلاسی مرکب از ۲۹ عضو سنا رای به تمدید ریاست جمهوری پروال داده شد.

از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!
<http://teleranjbaran.wordpress.com>

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!



در جبهه ی جهانی جنبش کمونیستی

یونان :

پیام اول ماه مه روابط بین المللی
سازمان کمونیستی یونان (KOE)
۲۹ آوریل ۲۰۱۰

به خلفها و طبقه کارگر اروپا و جهان

در آستانه ی اول ماه مه امسال، سازمان کمونیستی یونان درود گرم خود را به خلفها و طبقه ی کارگر اروپا و جهان نثار می کند. درود ما به جنبشهای توده ای و احزاب چپ که برای براندازی یوغ نظام اجتماعی و

اقتصادی کنونی که هستی بشریت را تهدید می کند، مبارزه می کنند. درود ما به تمامی زحمت کشان جهان که برای بازگشایی راه جهت تحقق یک نظام رهائی بخش مبارزه می کنند.

هفته گذشته حکومت یونان، این منادیان صندوق بین المللی پول و «اتحادیه» اروپا، به طور رسمی مردم و کشور ما را به قیومیت و کنترل دزدان بین المللی امپریالیست در آورد که قصد برگرداندن جامعه به عقب و قرن نوزدهم دارند. ما می دانیم که امروزه میلیونها و میلیونها مردم

مترقی جهان نظرشان به یونان دوخته شده است که دارد تبدیل به خوکچه هندی بازارهای مالی در وسط بحران جهانی سرمایه داری، می گردد. ما از تمامی آنانی که هم بسته گی خود را با مردم یونان اعلام داشته اند، تمامی آنانی که علیه امپریالیستهای بدنام و بی شرم و دزدان سرمایه داری ضد مردم یونان، می باشند و کسانی که فهمیده اند که مبارزه ی ما مبارزه ی آنها نیز هست و ما هم احساس می کنیم که مبارزه ی آنان نیز مبارزه ی ما است، سپاس گزاییم.

ما مایل به خوب نشان دادن وضعیت سخت

باز هم در نقد بینش اروپا محوری و ضرورت توسعه بینش جهان محوری

مرکز بینی= اروپا مداری) مورد نقد جدی و ریشه ای از سوی طرفداران نظرگاه انسان محوری (انسان مداری= جهان مداری) در راس آنها مارکسیست ها، قرار گرفته و آنها مبارزه علیه آن را جدا از مبارزه علیه هژمونی و موجودیت نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) نمی دانند. در حال حاضر رسانه های گروهی جاری همراه با اکثریت قابل توجهی از آکادمیسین های تاریخ سیاسی و جامعه شناسی در کشورهای توسعه یافته مرکز (شمال) تحت تاثیر بینش اروپا محوری تصویری از تاریخ عمومی

از حرکت پیوسته سرمایه در جهت انباشت نابرابر ثروت در یک قطب بود، نمی توانست چیز دیگری باشد. به موازات فتح آمریکا و دیگر نقاط جهان در قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم، اکثر مورخین، صاحب نظران و دولتمردان اروپائی هر واقعه و تغییری را از منظر اروپا محوری= اروپا مرکز بینی مورد بررسی قرار داده و کوچکترین توجهی به بینش ها و خدمات مردمان مشرق زمین (آفریقائی ها، آسیائی ها و...) که غیر اروپائی (غیر غربی) بودند، نکردند. امروز این بینش به اسم اروپا محوری (اروپا

از زمان آغاز روند مستعمره سازی و تسخیر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکا، مردمان غیر اروپائی (غیر غربی = شرقی ها) که دارای پیشینه های فرهنگی متفاوت و متنوعی بودند، پیوسته با زور و نیرنگ وادار گشتند که شیوه زندگی خود را طبق الگوی "از آنها بهتران" تعیین و تنظیم کنند. در عمل، سیاست های نوب سازی، همگون و یکسان سازی که نیروهای استعمارگر اروپائی بر مردمان کشورهای "مشرق زمین" اعمال می کردند به غیر از پروسه فلاکت بار پولاریزاسیون (شکاف اندازی و قطب سازی) که منبعت

از نامه های رسیده

اطراف کانونهای اصلی تظاهرات دولتی بین مردم معترض و نیروهای سرکوبگر رخ داد که در آن مردم معترض در تقابلی نابرابر با سرکوبگران تا دندان مسلح قرار گرفتند، اما وسعت اعتراضات مردم در این روز قابل مقایسه با قبل نبود. روز چهارشنبه آخر سال نیز برخلاف برخی پیش بینی ها اعتراضات وسعت زیادی نداشتند.

علت چیست؟ آیا بحران به پایان رسیده و حکومت موفق شده که مردم را ساکت کند؟

هایشان مبنی بر رد رادیکالیسم، به خیابان می آمدند و نه تنها علیه دولت احمدی نژاد، بلکه علیه کل رژیم شعار می دادند. این روند ادامه داشت تا اینکه روز ۲۲ بهمن به نظر رسید که دیگر مردم رغبتی برای شرکت در تظاهرات ضد حکومتی ندارند. اصلاح طلبانی که در این روز به خیابان آمده بودند نیز عملاً بجز شرکت در تظاهرات دولتی کار دیگری نکردند و هیچ نمود مستقلی نداشتند. اگر چه درگیریهای پراکنده ای در

درباره سیاست مستقل طبقه کارگر

هنوز دو ماه به سالروز تقلب بزرگ انتخاباتی مانده بود که اصلاح طلبان درصد برگزاری تظاهراتی به مناسبت این شکستشان افتادند و آنرا علناً اعلام کردند. در مناسبتهای قبلی که تظاهرات خیابانی برگزار شده بود نظیر ۱۶ آذر و روز عاشورا، مردم بدون توجه به اصلاح طلبان و برخلاف توصیه

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس عرّفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org